



## زنگی مست بر مسند قضاوت

حکم ۵ سال زندان جعفر اقدامی، فعال حقوق بشر و زندانی سیاسی سابق پس از اعتراض به ده سال زندان افزایش یافت.

به گزارش واحد زندانیان مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، پرونده جعفر اقدامی، فعال حقوق بشر و زندانی سیاسی سابق که از ۸ شهریورماه سال ۸۷ در حین عزیمت به گورستان خاوران توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بود و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ماه سال جاری در یک رویه پراپام قضایی به ۵ سال زندان محکوم شده بود پس از اعتراض به حکم و ایراد نقص از سوی دادگاه تجدیدنظر به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه ای برای بررسی مجدد ارجاع داده شد.

نامبرده در ابتدای هفته جاری به شعبه مذکور جهت برگزاری دادگاه منتقل شد و در یک دادرسی چند دقیقه ای حکم ایشان از سوی دادگاه به ده سال حبس تعزیری افزایش یافت.

آقای اقدامی عنوان می دارد که دادگاه اساساً مستندی در خصوص اتهامات اخیر ایشان در دست نداشته و قاضی مقیسه ای به بازگشایی پرونده سابق ایشان که متحمل شش سال زندان به اتهام ارتباط با گروههای معاند نظام پیش تر شده بودند پرداخته است.

لازم به ذکر است شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه ای در طی ماههای اخیر نقش زیادی در پرونده های سیاسی-امنیتی ایفا نموده و در این راستا اقدام به صدور دهها سال زندان برای فعالان سیاسی و مدنی نموده است.

## شعارهای دانشجویان در سرسراها طنین افکن شد:

ندائیم، سهرابیم، ما همه یک صدائیم

سپاه و اطلاعات عامل افتضاحات

دولت جنایت می کند رهبر حمایت می کند

شکنجه تجاوز دیگر اثر ندارد

وکیل ضد ملت خجالت خجالت

## یک هفته اعتراض در دانشگاه



## عرصه ی تعیین کننده کجاست؟

امیر. ک

عرصه ی تعیین کننده در تحولات جاری ایران کجاست؟ در کدام فضا و سپهر اجتماعی و سیاسی است که نتیجه ی مقاومت مردمی در برابر دیکتاتوری رقم خواهد خورد؟ بر هر ناظر و مشارکت کننده ای در تحولات اخیر این مسأله روز به روز آشکارتر می شود که دو نوع نگاه در حرکت جاری وجود دارد. نگاهی، عرصه ی تعیین کننده را نهادهای موجود قدرت می بیند. این نگاه به آنچه وجود دارد چشم دوخته است. و آرزومند است که در جوی هایی که از قبل کنده شده است، حرکت مردمی را به جریان درآورد و آن را هدایت کند. این نگاه، نگاه کهنسالگی است. حاکمان بر رسانه ها، احزاب و سازمان های موجود. از اصلاح طلب تا برانداز را می توان در این طیف نشان داد. این نگاه در بخش درون حکومتی آن، به نهادهای قانون اساسی می نگرد. جاروجنجال رسانه ای آنها درباره ی مجلس خبرگان، هنوز مرکبش خشک نشده است. روزی نبود که درباره ی وزن کشتی های درون این مجلس خرفقان خبری جهت دار تولید نشود. اینکه اکثریت با هاشمی است. اینکه هاشمی درحال رایزنی برای تغییر رهبری است. اینکه نسبت ۵۰ به ۳۰ است. اینکه صحبت از شورای رهبری است. اینکه برای خروج از بن بست، منتظری رهبر می شود، ... یا اینکه صحبت از عقب نشینی های خامنه ای می شود. از تعویض های مقامات و نصب ها و عزل ها. این رویکرد در جنبش مردمی تلاش دارد توجه را به عرصه های قدرت موجود معطوف کند. که به مردم بپذیراند که عرصه ی تعیین کننده آنجاست.

در مجلس، در قوه ی قضائیه، در مجلس خبرگان، در صندلی ولایت فقیه، رویکردی که می کوشد نبردهای مردمی را دستمایه ای کند برای تغییر توازن قوا در صندلی های موجود. صحنه ی اصلی برای آنها، نهادهای موجود قدرت است. البته جنبش مردم و شبکه های مردمی را نیز تشویق می کنند، سخنان زیبا درباره ی مبارزه ی مدنی می گویند و سپهر اجتماعی را نیز فعال می خواهند. اما این سپهر اجتماعی گویی با چاره ای نفوذناپذیر از عرصه ی نهادهای قدرت جداست. تمام ظرفیت های اجتماعی نیز به حرکت و خیزش درآید، هیچ تبلوری در سیاست رسمی ندارد، جز رییس جمهور شدن موسوی به جای احمدی نژاد، یا رهبر شدن منتظری یا صانعی به جای خامنه ای. بسیاری از کهنسالان خارج از نظام نیز در این رویکرد سهیم اند. نگاهی که به نهادهای موجود قدرت

چشم دوخته است و دگرگونی را از درون رویه های آن می جوید. اینان کهنسالانند. نروتمندهای پیری که حاکم اند بر جامعه، اقتصاد، رسانه ها، سیاست، دکان ها و دستگاه ها. نگاه کهنسالی، به معنای آن نیست که همه مسن اند. رئیس یکی از بزرگترین خودروسازی های منطقه زیر سی سال دارد. منظورم از کهنسالی، دارایی است. اندوخته داشتن. جزئی از قدرت بودن. جزئی از حاکمیت، در معنای وسیع کلمه.

نگاه جوان انقلاب ایران اما به عرصه ای دیگر می نگرد و آنجا را تعیین کننده می داند. نگاهی که می داند مجلس های خبرگان ردای رهبری را برآزنده ی قامت خامنه ای می داند، و اگر زمانی منفعتش بود، آن را برآزنده ی شخص دیگری. اما نهادهای قدرت، منافع قدرتمداران را لحاظ می کنند و نه خواست مردم را. تصمیم های آنها، قوانین آنها، نصب و عزل های آنها، تنها در خدمت نیروهای بالادست است و میل و اراده ی آنها را تحکیم می کند. نگاه جوان اما به عرصه ی جامعه چشم دوخته است. به همین نقاط دم دست. به همین زندگی روزانه ی مردم عادی. این عرصه ای است که تاخت و تاز دیکتاتوری آن را بابر می خواسته، اما جنبش مردم از پایین دست اندرکار خلق و آفرینش نهادهای قدرتی است که موجود نیست، بلکه در حال خلق است. نهادهای بالنده ی قدرت که در در دل مبارزه ی مردم، در خیابان ها و دانشگاه ها و کارخانه ها شکل می گیرد. این عرصه ای است که نگاه جوان آن را تعیین کننده برمی شمرد. نگاه جوانی که در جامعه موجود چیزی ندارد، قدرتی ندارد، حق تعیین سرنوشت خود را ندارد و دقیقاً در همین عرصه ی مبارزه در بستر شهر است که قادر می شود حاکمان را خلع قدرت کند، ابزار تولید ثروت را از انحصار آنها را بیاورد و اجتماعی کند، دانشگاه ها را از آنها بازپس بگیرد و حاکمیت بر سرنوشت خود را خود به دست بگیرد.

پس در این نگاه، جنبش اجتماعی نوبالیده در شبکه های درهم تنیده و ضخیم خود، سوختباری برای روشن نگاه داشتن تنور نهادهای قدرت موجود نیست. جنبش مردمی با روح و جسم جوان و پر شر خود در کار بنای نهادهای قدرت نوینی است که خود در فرآیند خیزش و جنبش خود می آفریند و روابط نوینی را در جامعه شکل می دهد. این جنبش جوان در جنبش مدنی اسیر شدنی نیست. این جنبش برای به بار نشستن خود سیاست را به کهنسالان تفویض نمی کند، بلکه سیاست خود، نهادهای قدرت سیاسی خود را شکل می دهد، نهادهایی که به درجه ای قادر به رشد هستند، که نهادهای فرسوده ی موجود را ریشه کن کنند.

## کابوسی دانشگاه در خواب بی خردان

سیمین مسگری

دانشگاه و دانشجو در تاریخ مبارزات چند دهه اخیر ایران نقش محوری و تأثیر گذاری داشته است. رساترین و بلندترین صداهای اعتراضی علیه نابرابری و خفقان حاکم بر جامعه، از گلوی دانشگاه فریاد شده است. چه ۵۵ سال پیش که پس از کودتای دربار و آمریکا، سه تن از دانشجویان در اعتراض به سفر نیکسون، معاون رئیس جمهور وقت آمریکا، به جرم شعار «نفت مال ماست»، با گلوله ساواک، در دانشگاه خودشان به خونشان غلطیدند، چه امروز که پس از کودتای نظامی سپاه بیت رهبری و دولت، صدها دانشجو کشته، زخمی، اخراج و احضار شده اند، دانشگاه همواره با وجود فراز و فرودهایش، سنگر مقاومت و مبارزه برای استقلال، آزادی و برابری بوده است.

بی جهت نیست که اقدام بی درنگ، پس از شوی انتصاباتی، تعطیلی دانشگاهها و موقوف کردن امتحانات دانشجویان به وقتی دگر است. رژیم به خوبی واقف بود که اتصال دانشگاه به خیابان تا چه حد می تواند خطرناک باشد. تعطیلی بی درنگ دانشگاهها و خوابگاههای دانشجویی، با شروع اعتراضات مردم، نشان از اقرار ناظران نظامی دولت به وزن سنگین دانشگاه در تغییرات اجتماعی و سیاسی و نیز نشان از شدت ترس آنها از نهادی است که قرار بود دانشجویی خط امام تربیت کند را دارد.

از هفته ها قبل از شروع دانشگاه، در اقدامی بی سابقه، صدها دانشجو که بیرون از زندانها بودند، به کمیته های انضباطی و دادگاهها احضار شدند و سپس با احکام سنگین اخراج، چند ترم محرومیت از تحصیل، ممنوع ورود شدن به دانشگاه و شماری نیز با حکم زندان روبرو گشتند. به طوری که تنها در دانشگاه صنعتی اصفهان، در ظرف چند هفته ۴۵ دانشجو از ادامه تحصیل محروم شدند. دادگاه حکم ۲۴ سال زندان را برای ۶ نفر از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب صادر کرد و از هیچ شکنجه ای در زندانها علیه دانشجویان ابا نکرد و اینهمه برای این بود که با عریان نشان دادن چهره سبوع و وقیح خود، نصر را با رعب به چنگ آورد.

اقدام کودتاگران به اینجا ختم نشد. در یک اقدام بی نظیر در دادگاههای فرمایشی اش علیه متهمان اعتراضات اخیر، یکی از عوامل شورش مردمی را، علوم انسانی و تئوری های فیلسوفان و جامعه شناسان غربی عنوان کرد



و متعاقباً بحث تسویه علوم انسانی را از این محتویات پیش کشید. با وجود این همه اقدامات پیش گیرانه در آستانه سال تحصیلی جدید، باز هم ذهن مشوش نظام کودتا آرام نگرفت و زمزمه از عدم بازگشایی دانشگاهها را به بهانه انفولانزای خوکی! آغاز کرد. ولی از آنجا که به گمان خود ریشه فتنه را با دستگیری و اخراج دانشجویان فعال خشکانده بود، با فرستادن نمایندگان خود به دانشگاههای مختلف برای مراسم افتتاح دانشگاهها، سعی در عادی جلوه دادن اوضاع داشت. اما دانشجویان که مترصد تک تلنگری برای به خروش آمدن بودند، نمایش بازگشایی دانشگاه را به کابوسی برای رژیم و نمایندگانش بدل کردند. حداد عادل رئیس سابق و نماینده فعلی مجلس که در مراسم بازگشایی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شرکت کرده بود، از ترس دانشجویان معترض که پشت در سالن سخنرانی جمع شده بودند و شعار مرگ بر دیکتاتور سر می دادند، به مدت یکساعت در سالن حبس شد و به گفته شاهدان بر خود می لرزید و رو به برگزار کنندگان مراسم تکرار می کرد: «شما که گفتید دانشگاه امن و امان است!»

مراسم سخنرانی کامران دانشجو، وزیر علوم کابینه کودتا، در دانشگاههای تهران و صنعتی شریف، با حضور صدها دانشجو و به پایین کشیدن پرده خوش آمدگویی، لغو شد. فیلمها و گزارش های زیادی نیز حاکی از تجمعات پراکنده و شعار «مرگ بر دیکتاتور» و ... در دانشگاههای مختلف کشور است و این در حالی است که تنها یک هفته از آغاز سال تحصیلی سپری شده است.

همان خام خیالانی که با دستگیری و اخراج روزنامه نگاران خود را با خیابان خیابان خبرنگار مبارز طرف دیدند، اکنون با دستگیری و اخراج دانشجویان سیاسی خود را با دانشگاه دانشگاه دانشجوی مبارز طرف می بینند که مستعصل کرده اند چکمه پوشان را در هر قدمشان به سوی خیابان و دانشگاه.



## اخبار کوتاه

### فربیا پژوه تحت فشارهای شدید در اوین

فربیا پژوه روزنامه‌نگار و وبلاگ‌نویس در زندان اوین تحت فشارها مداوم بازجویی‌های طولانی مدت قرار دارد. فربیا پژوه روزنامه‌نگار و وبلاگ‌نویسی که از دو ماه گذشته تاکنون در زندان اوین به سر می برد، تحت فشارهای مختلف برای اعتراف‌گیری و پرونده‌سازی قرار دارد. این روزنامه‌نگار که نیمی از این مدت را در سلول انفرادی بوده، هم‌چنان با قرار بازداشت موقت در زندان به سر برده و تحت بازجوی‌های طولانی و مداوم است.

رضا پژوه پدر این روزنامه‌نگار در گفت‌وگو با خبرگزاری هرانا از ملاقات امروز با فربیا پژوه در کابین ملاقات و از پشت شیشه در زندان اوین خبر داده است. به گفته آقای پژوه وضعیت روحی دخترش رضایت‌بخش نبوده و موجب نگرانی وی و همسرش شده است. مینا جعفری وکیل فربیا پژوه در مورد آخرین وضعیت پرونده‌ی وی به هرانا گفت «فربیا هم‌چنان در بازداشت موقت است. در مورد فربیا در بازپرسی شعبه سوم با بیگی بازپرس پرونده دیدار داشته‌ام که تا حدودی قول هم‌کاری داده‌اند. حتا از احتمال آزادی وی در هفته‌ی آینده نیز خبر داده شده است. اما فربیا هم‌چنان در بازداشت موقت است و فشارهای گوناگونی را تحمل می‌کند. با گذشت این مدت هم‌چنان بازجویی می‌شود و اعلام می‌شود که پرونده در مرحله‌ی تحقیقات است. برای همین من تاکنون ملاقاتی با وی نداشته‌ام و نتوانسته‌ام پرونده‌ی وی را بخوانم.»

### اعضای شورای دفاع از حق تحصیل در قرنطینه بند ۷ اوین

مجید دری و ضیا نبوی، دانشجویان ستاره دار و اعضای شورای دفاع از حق تحصیل طی روزهای گذشته به قرنطینه بند ۷ زندان اوین منتقل شده‌اند. وضعیت بهداشتی قرنطینه بند ۷ به شدت نامناسب توصیف شده است. وجود حشرات ناقل بیماری همچون کک و شپش و بیماری پوستی گال از جمله مواردی است که شرایط را برای زندانیان حاضر در این قرنطینه دشوار نموده است. بیماری گال بعلت آلودگی انگلی با نوع مادهی حشرهای میکروسکوپی به نام مایت و دارای قابلیت سرایت به افراد دیگر و اپیدمی است.

ضیا نبوی دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه بابلسر مازنداران در تاریخ ۲۵ خردادماه به همراه تعدادی از دوستان خود بازداشت و به بند امنیتی ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد، وی در اولین ملاقات خود با خانواده در ۱۷ شهریور ۱۳۸۸ درحالی در کابین تلفنی سالن ملاقات حاضر شد که موهای وی تراشیده شده بود و وضعیت جسمی مناسبی نداشت. گفته می شود بازجویی از این دانشجوی محروم از تحصیل کماکان ادامه داشته و بیشترین فشار و تمرکز بر روی «شورای دفاع از حق تحصیل » و اعضای آن است. مجید دری از اعضای شورای دفاع از حق تحصیل است که در جریان وقایع پس از انتخابات در تاریخ اول تیرماه برای اولین بار بازداشت شد. وی پس از آزادی در تاریخ ۱۸ تیرماه برای دومین بار بازداشت شده و در کیفرخواست قرائت شده از سوی نماینده دادستانی در جریان دومین دادگاه موسوم به رسیدگی به متهمان اغتشاشات اخیر با اتهام نفاق مواجه شده است.

### سه شهروند مهابادی بازداشت شدند

سه شهروند مهابادی طی روزهای اخیر توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.

به گزارش کمیته کردستان مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، کریم صوفی مولودی رئیس سندیکای شهرکهای صنعتی مهاباد و طاهر فرامرزی دیگر شهروند مهابادی پس از احضار به ستاد خیری وزارت اطلاعات در روز پنج شنبه مورخ ۹ مهرماه بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل شدند. هر چند از دلایل احضار و بازداشت این افراد اطلاعی در دست نیست لازم به ذکر است این دو شهروند پیش تر در اعتصاب مغازه داران شهر مهاباد در تابستان سال جاری نیز بازداشت شده بودند.

همچنین شیرین احمدی، ۲۲ ساله و اهل مهاباد، روز پنج شنبه مورخ ۹ مهرماه در منزل شخصی خود توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل شده است.

#### شماره های پیشین خیابان را می توانید از این لینک نیز دانلود کنید

http://www.negah\com/xyaban/XYABAN.htm

# محکومیت های سنگین برای دانشجویان منتقد ستم طبقاتی

### مهدی الهیاری، عضو تحریریه نشریه خاک و سردبیر نشریه طلوع به ۲ سال زندان محکوم شد

کمیته گزارشگران حقوق بشر– مهدی الهیاری، دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف طی حکمی از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه به ۲ سال حبس تعزیری محکوم شد. حکم مزبور سه‌شنبه، ۷ مهرماه ۸۸به امیر رئیسیان، وکیل وی ابلاغ شده است. الهیاری در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۸۸ در این



شعبه محاکمه شده بود،

مهدی الهیاری، عضو هیئت تحریریه ی نشریه ی طلوع و در شده ی دانشجویی خاک و سردبیر نشریه ی طلوع و در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۸۶ دستگیر و پس از گذراندن حدود ۹۰ روز در بند ۲۰۹ زندان اوین با وثیقه ی ۸۰ میلیون تومانی آزاد شده بود. این دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب پیشتر در سال ۱۳۸۶ بازداشت شده و مدت یک ماه را در پندهای ۲۰۹ و ۲۴۰ زندان اوین وزارت اطلاعات سپری کرده بود.

# مبارزه در پهنه ی امکان و امید\*

#### تزهایی درباره ی جنبش اعتراضی مردم ایران

#### امین حصوری

مقدمه: سخن گفتن از ماهیت رخدادهای تاریخی مهم و تحول ساز در زمان وقوع آنها امری دشوار است؛ به این معنا که علاوه بر بالاتر بودن اجتناب ناپذیر میزان خطاهای بینشی و تحلیلی (در مقایسه با بررسی موضوعاتی مربوط به گذشته)، چنین ارزیابی و تصویری در ذات خود ناقص خواهد بود. چرا که از یک سو گستردگی و سیالیت و دینامیزم رویداد تاریخی در حال وقوع، امکان اشراف بر تمامی مشخصه های آن و نیز پیش بینی جهت گیری های آتی آن را کاهش می دهد و از سوی دیگر بررسی کیفیت و چگونگی مناسبات این رویداد با مولفه های فضای تاریخی حادث شدن آن تنها زمانی میسر می شود که تأثیرات این مناسبات در فضای تاریخیِ پس از آن نمودهایی عینی یا قابل شناسایی بیابند.

با این وجود برای کسانی که ورای دغدغه های آکادمیک یا کنجکاوی های بی طرفانه، تحولات ایران را دنبال می کنند و به نوعی خود را درگیر در آن حس می کنند، از پذیرفتن این دشواری و تن دادن به اشتباهات عجین با آن گریزی نیست. چرا که دل بستن به این جنبش و دستاوردهای آن خواه نا خواه چیزی از جنس امید و امکان است و برای متحقق شدن امید و امکان نیز چاره ای جز مشارکت در عمل برای دستکاری در واقعیت نیست. بنابراین کسانی که بی طرف نیستند و حضور و دخالتگری در جنبش را وظیفه ی خطیری پیش روی خود می بینند، ناچارند تصویری هر چند ناکامل و آلوده به خطا از ماهیت جنبش و مختصات آن داشته باشند تا بتوانند به نحو موثرتری خواسته های مورد نظر خود را در درون جنبش و در تعیین سمت و سوی آتی آن مشارکت دهند. همان گونه که دست زدن به عمل سیاسی با ضمانت پیشینی موفقیت و ثمر بخش بودن آن اتفاق نمی افتد و بلکه تنها کوششی است در پهنه ی امید و امکان برای تغییر واقعیت، تصاویر ناقصی که کنشگران جنبش با خود حمل می کنند نیز تنها در حین حرکت و کنش فعالانه ی آنهاست که از امکان بازخورد و تصحیح و تکمیل برخوردار می شود.

### کیوان امیری الیاسی به ۵ سال زندان محکوم شد

خبرگزاری هرانا : جلسه رسیدگی به اتهامات کیوان امیری الیاسی، از فعالان دانشجویی چپ امروزهفتم مهرماه در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ریاست قاضی مغیسه برگزار گردید.

به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر ، در این دادگاه کیوان امیری به همراه وکیل حضور یافت و در برابر اتهامات تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی برای بر هم زدن امنیت کشور از خود دفاع نمود. روند محاکمه به گونه ای بوده که مورد اعتراض آقای مهدی حتی وکیل این فعال دانشجویی، به دلیل سلب حق دفاع آزاد موکل قرار گرفته است.

مسئله قابل ذکر این که دقایقی پس از ختم محاکمه، حکم کم سابقه و بسیار سنگین ۵ سال حبس تعزیری از سوی قاضی صادر و به وی ابلاغ گردیده است.

کیوان امیری الیاسی از جمله دانشجویان طیف چپ است که در آذرماه ۱۳۸۶ در جریان دستگیری گسترده این دانشجویان بازداشت و مدت ۵۸ روز را در زندان اوین بند ۲۰۹ سپری کرده و با قرار وثیقه ۵۰ میلیون تومان آزاد شده است.

## زندان های بیشتر؟

در روزهای آتی نوبت دادگاه بسیاری دیگر از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلبی است که در سال ۸۶ و به دلیل برگزاری مراسم مستقل روز دانشجو دستگیر شدند و دهها روز در سلولهای انفرادی مورد شکنجه قرار گرفتند و سپس با وثیقه های سنگین به طور موقت آزاد شدند. گفته می شود دانشجویان و فعالین سیاسی در حال تدارک کمپین وسیعی علیه احکام صادره می باشند.



## مهدی گرایلو، از شاخص ترین فعالین دانشجویی چپگرا به ۵ سال زندان محکوم شد

کمیته گزارشگران حقوق بشر –مهدی گرایلو،از فعالان دانشجویی طیف چپ از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به تحمل ۵ سال حبس تعزیری محکوم شد. دادگاه رسیدگی به اتهامات وی ، اوایل مردادماه در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه ای برگزار شد که طی آن، وی به همراه وکیلش اتهامات وارده را رد نموده و به دفاع از خود پرداخت. این حکم صبح امروز به پیام ابوطالبی، وکیل این فعال دانشجویی ابلاغ شد.

گرایلو، به مدت ۲۰ روز زمان خواهد داشت تا نسبت به حکم صادره اعتراض نماید.

مهدی گرایلو فارغ التحصیل فیزیک دانشگاه صنعتی شریف و دانشجوی کارشناسی ارشد ژئوفیزیک دانشگاه تهران روز ۱۱ آذر ماه ۸۶ و در آستانه مراسم ۱۶ آذر در هنگام خروج از منزل دستگیر و به زندان اوین منتقل شده بود.وی به مدت ۶۶ روز در بند ۲۰۹ زندان اوین به سر برد و سپس با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شد.

در روزهای گذشته، کیوان امیری الیاسی، دیگر فعال دانشجویی چپ نیز از سوی همین شعبه به ۵ سال حبس تعزیری محکوم شد. صدور این احکام سنگین و کم سابقه علیه فعالان دانشجویی درحالی صورت می گیرد که در ماههای اخیر فشار بر فعالان دانشجویی افزایش یافته است.

شنبه گذشته نیز دادگاه سعید حبیبی از فعالان شناخته شده دانشجویی در همین شعبه تشکیل شد و وی هم اکنون در انتظار صدور حکم به سر می برد.



ظهور اجتماعی این نارضایتی ها باشد. (مردم به تجربه واقفند که بسترهای اعتراضی محدود نه تنها توان تأثیر گذاری ندارند، بلکه با خطر جدی سرکوب تمرکز یافته مواجهند). بر این اساس تقلب انتخاباتی اخیر از آنجا که در وسیع ترین سطح ممکن همه ی مردم را تحت تأثیر قرار داده بود، مجرای مناسبی برای بروز اعتراضات همگانی فراهم کرد. به ویژه آنکه این انتخابات به طور بی سابقه ای با حضور انبوه پر شمار مردم رقم خورد که محوریت خواسته ی «نه گفتن به احمدی نژاد و حامیانش» نوعی همبستگی نسبی و نانوشته میان آنها ایجاد کرده بود. همین همبستگی عمومی حول خواستی سلبی، که خود نشان از لبریز شدن آستانه تحمل عمومی از پیشروری های زورمدارانه و تمامیت طلبانه ی حکومت به حریم عمومی جامعه داشت، نوعی امید اجتماعی برای تأثیرگذاری برانگیخت. پایمال شدن ناگهانی این امید بود که به دستکاری متقلبانه و وقیحانه ی حاکمیت در آرای مردم، بیش از همیشه وجهی تحریک آمیز بخشید. از سوی دیگر همان همبستگی امید بخش، پشتوانه ای شد برای شروع اعتراضات خودجوش مردم از روز اعلام نتایج کذایی.

اما همه ی این سخنان تنها ظرف و مجرای آغاز این جنبش اعتراضی را تشریح می کند، نه خاستگاههای آن را. با این حال عده ای عامدانه اصرار می ورزند از این ظرف و مجرا (تقلب انتخاباتی) خاستگاهی برای جنبش بسازند تا با گسترش و تحمیل عمومی این تصویر سازی،



بازپس گیری آراء و تجدید انتخابات و نظایر آن را هدف این جنبش قلمداد کنند و مرزهای جنبش را به محدوده ی خواسته های خود تقلیل دهند. در این رویکرد نخست انتخابات به طور ضمنی تا حد سمبلی تقدس آمیز از جنبش ارتقاء می یابد (مقدس ساختن شعار «رای من کجاست؟» و چماق ساختن از آن علیه سایر رویکردها نمود بارزی از این امر بوده است). سپس از آنجا که حضور در انتخابات عملی در چارچوب قانون است، هر گونه درخواستی فراتر از قانون اساسی و حتی تغییر قانون اساسی، خواستی افراطی و مغایر با اهداف جنبش و خواسته های مردم معرفی می گردد (مصاحبه اخیر مهاجرانی با «جرس»\*) . و این خود تقلبی فراگیرتر است که اصلاح طلبان حکومتی و بازوهای رسانه ای آنها، به رغم همه ی خون های ریخته شده، به طور مصمم و سازمان یافته در حال ارتکاب آن هستند. تو گویی همان گونه که در طی انتخابات مردم مجبور و محدود بوده اند که یکی از آنها را به عنوان آئرناتیوهای خود در مقابل احمدی نژادیسیم برگزینند، اینک در جنبش اعتراضی خود نیز مردم بایستی اهداف اصلاح طلبان حکومتی را به عنوان اهداف خود بپذیرند! (برای نمونه مطلبی که اخیرا «موج سبز آزادی» در فرموله کردن اهداف جنبش نگاشته است را در پانوشت ببینید\*).

بر همین منوال واضح است که حاد شدن شکاف در بدنه ی حاکمیت را هم نمی توان در شمار خاستگاههای این جنبش قرار داد؛ هر چند شکاف یاد شده یکی از عوامل اصلی تاثیر گذار بر مقطع زمانی و شکل بروز جنبش و نحوه ی گسترش آن بوده است.

## ۲– پیش زمینه های وقوع و فراگیر شدن جنبش

قطعا برای توضیح آغاز خودجوش اعتراضات مردمی در تهران از همان روز اعلام نتایج انتخابات باید به شور و التهاب هفته های پیش از انتخابات و همبستگی و امیدی بازگردیم، که برای مدتی در میان مردم ایجاد شده بود، ولی ناگهان با حس فریب خوردگی و ناامیدی بی رحمانه ای جایگزین شد. اما این کافی نیست: چنین شیطنت های اقتدارآمیزی پیش از این هم بارها در کارنامه ی جمهوری اسلامی ثبت شده بود. استقبال بی سابقه ی مردم از انتخابات ۲۲ خرداد به رغم سرخوردگی یا نفرت اکثریت آنها از نظام و به رغم غیر دموکراتیک دانستن این انتخابات (که در شعار «انتخاب میان بد و بدتر» نمود داشت) آخرین تلاش مسالمت آمیز آنها برای اعلام نارضایتی خود از سیستم تمامیت طلب حاکم بود؛ حرکتی از روی ناامیدی مفراط که به واسطه ی فراگیر شدن خود به طور تناقض نمایی همبستگی و امید آفرید (امیدی از جنس دیدن روزنه ای از نور در تاریکی مطلق). و این در شرایطی بود که در طی دوره ی احمدی نژاد، علاوه بر افزایش نارضایتی های حاصل از ناکارآمدی مزمن حکومت، خشمی کمابیش همگانی هم به انبان نارضایتی های عمومی افزوده شد که ناشی از حس تحقیری بود که ادبیات سیاسی جدید نظام از زبان احمدی نژاد در اکثریت مردم ایجاد کرده بود. در عین حال اغلب مردم به خوبی واقف بودند که احمدی نژاد بدون حامیان قدرتمندش در راس هرم قدرت فاقد هر گونه اعتبارو قدرتی است. بنابراین نه گفتن به احمدی نژاد از مجرای این انتخابات، نه به کلیت ساختار حاکم بود. و درست به همین خاطر تقلب در این انتخابات بیش از همیشه وجهی تحریک آمیز و برانگیزاننده داشت.

با این وجود حاکمیت بنا به دلایلی چند چاره ای جز انجام این تقلب وقیحانه نداشت، به عبارت دیگر «اشتباهی» که – به قول «دلسوزان نظام» – حاکمیت مرتکب شد از جنس اشتباهات اجباری بود:

از یک سو رشد شکاف میان لایه ها و جناح های حکومتی در سال های اخیر (در کنار وابستگی هر طیف به مجموعه ی مشخصی از دولت های امپریالیستی رقیب) به چنان مرحله ای رسیده بود که تقسیم قدرت به سیاق سابق امکان پذیر نیست. از سوی دیگر به واسطه ی جوان بودن جمعیت ایران و رشد شتابناک تعداد دانشگاهها و مراکز آموزش عالی، که مقارن با گسترش اقبال عمومی به رسانه ها و شبکه های ارتباطی جدید بوده است، میانگین بینش اجتماعی و سیاسی مردم در سالیان اخیر، خصوصا در میان نسل جوان، رشد چشمگیری داشته است که حداقل به شکل افزایش کمی و کیفی سطح توقعات و مطالبات آنها از جامعه و سیستم حاکم بروز کرده است. این امر شکاف میان امکانات چارچوب قرون وسطایی مستقر و توقعات کمابیش مدرن و رو به رشد اکثریت جامعه را بیش از همیشه وسعت و عمق بخشیده است که خواه نا خواه با دامن زدن به انباشت نارضایتی ها، افزایش پتانسیل های اعتراضی را در جامعه در پی داشته است. به یاد بیاوریم که در سال های اخیر حتی در اوج خفقان احمدی نژادی موارد متعددی از انفجار این نارضایتی ها در غالب اعتراضاتی محدود و موردی رخ داده است که فضای اعتراضی و ملتهب بسیاری از دانشگاهها نمونه ی برجسته ای از آن بوده است. (شاید به همین دلیل حکومت پروایی ندارد که سالانه حدود ۱۵۰ هزار تحصیل کرده کشور را ترک کنند).

همچنین پدیدار شدن فاز ابتدایی جنبش های حقوق زنان و حقوق قومیت ها و نیز اقدام به تشکیل یابی مستقل در میان کارگران و دانشجویان و جریانات مدافع حقوق بشر و پایداری و مقاومت آنها در برابر انواع سرکوب های



– در سه دهه ی اخیر کسانی که قربانی اشکال گوناگون سرکوب های نظام واقع شده اند، طیف بسیار وسیع و متنوعی را تشکیل می دهند: از خانواده های جان باختگان و زندانیان سیاسی – عقیدتی دهه ی ۶۰ تا خانواده های کسانی که به دلیل تبعیضات و فیلترهای عقیدتی، مذهبی، قومیتی و جنسیتی و غیره لطمات سنگینی، از جمله محرومیت های شغلی و تحصیلی را متحمل شده اند؛ از کسانی که در تلاش برای دستیابی به حقوق انسانی اولیه خود (در هر حوزه ای) و یا پایبندی به مسئولیت های انسانی طعم سرکوب و ستم و محرومیت های اجتماعی را چشیدند تا جوانانی که به واسطه ی سبک زیست فردی – نظیر پوشش – مورد آزار و تحقیر و سرکوب رسمی قرار گرفتند. به این مجموعه ی ناتمام همچنین باید خانواده های پرشماری را اضافه کرد که عزیزانشان را در جنگی مقدس نما از دست دادند تا با عیان شدن تدریجی عیار حکومت و نخ نما شدن شعارهای ایدئولوژیک آن، در کنار داغ فراق، به تلخی با عمق خسران و بار تراژدیک موقعیت خود روبرو شوند. بی تردید این خیل انبوه قربانیان و زخم خوردگان نظام مقدس، در کنار مجموعه نارضایتی های عمومی، دلایل ویژه ای برای حضور در خیابان و تداوم «اعتراض» دارند.

## ۳– ترکیب جمعیتی و طبقاتی شرکت کنندگان در جنبش

این گزاره که این جنبش، جنبش طبقه ی متوسط جامعه ی ایران است در عین اینکه واقعیت هایی را در خود دارد، جزم های نظری و محدودیت هایی را بر تصویر ما از جنبش تحمیل می کند و در عمل هم برای تحلیل جنبش چندان راهشگا نیست. نخست آنکه تعیین مرز طبقات و همپوشانی های آنها در جامعه ی کنونی ایران کاری است دشوار و پرابهام. دیگر آنکه چنین گزاره ای می بایست بر پشتوانه ای از کار میدانی وسیع از بررسی خاستگاه طبقاتی شرکت کنندگان در جنبش استوار باشد، که به طبع این گونه نیست. و مهمتر اینکه درک مستتر در مفهوم طبقه ی متوسط از نظرگاه اقتصاد سیاسی با تعریف طبقه کارگر در ارتباطی تنگاتنگ است. در اینجا می توان پرسید طبقه ی متوسط یاد شده بر چه تعریفی از طبقه ی کارگر استوار است؟ برای مثال اگر درکی ارتدوکس از مفهوم کارگر مد نظر است (چیزی در حوالی فروش نیروی کار از مجرای کار یدی و تولیدی، که کارگر صنعتی صورت نمادین آن است)، در این صورت باید گفت بخش بزرگی از جمعیت ایران در طبقه ی متوسط جای می گیرند.

اما چیزی که با قاطعیت در مورد ترکیب جمعیتی این

جنبش می توان گفت آن است که بخش عمده و حتی به تعبیری نیروی محرکه ی این جنبش از جوانان تشکیل شده است و این دور از ذهن نیست، چون حدود ۷۰ درصد از جمعیت ایران در محدوده ی سنی زیر سی سال جای دارند. به طبع ادعای دشواری است که همه ی این جوانان را متعلق به یک طبقه بدانیم. گر چه پذیرفتنی است که خواسته های یک طبقه ی معین می تواند در شرایطی خاص وجهی هژمونیک در یک جنبش بیابد. اما موضوع این است که در این مرحله به ضرورت زیست و رویارویی با نظام استبدادی تمامیت طلب، جنبش حول خواسته هایی سیاسی و عموما آزادی خواهانه متمرکز شده است و مسلما نمی توان گفت چنین خواسته هایی با زندگی روزمره ی طبقه ی کارگر و شرایط سازمان یابی آنان در ارتباط مستقیم نیست و یا کارگران برای حضور در آن بی انگیزه اند (گیریم این حضور بالاجبار غیر متشکل و در غالب فردی باشد). به واقع آنچه همه ی این جوانان شهرنشین متعلق به اقشار و طبقات مختلف را در غالب حمایت از جنبش و همراهی با آن همبسته می کند، وجود وجه مشترکی از دغدغه ها و نارضایتی ها و انتظارات در آنهاست. یعنی به رغم تفاوت های فراوان میان آنها به لحاظ طبقه و لایه ی اجتماعی، سطح معیشتی و وضعیت اشتغال، میزان تحصیلات و تاریخچه ی زیسته، باورها و پایبندی های مذهبی، دانش سیاسی و تعلقات ایدئولوژیک، تعلقات قومی و جنسیتی و غیره ، همپوشانی و اشتراکات آنها چنان پررنگ است که در عین ناهمگونی درونی و حتی در عین تفاوت در تلقی ها و انتظارات از جنبش این همراهی و همبستگی را ممکن ساخته است. از این منظر می توان به تعبیر آقای شیدان وثیق، این جنبش را یک «جنبش همگانی» به معنای فراطبقاتی آن نامید.

از سوی دیگر این واقعیت که جنبش تا کنون عموما در تهران و شهرهای بزرگ تمرکز یافته است، بیش از آنکه بر خاص بودن اقشار شرکت کننده در آن دلالت کند، از قابلیت های سرکوب تمرکز یافته و محدودیت های رسانه ای و ارتباطی در شهرهای کوچک ناشی می شود. در واقع تنوع جمعیتی افراد شرکت کننده در جنبش در محدوده ی کلان شهری مثل تهران به سادگی گواه آن است که جنبش بر شانه های قشر و لایه ی اجتماعی به خصوصی استوار نیست.

ادامه دارد ...

دانشجویان دانشگاه تهران در جریان تظاهرات ۱۳۰۲، شعار می‌دهند.

اگر حافظه‌مان یاری کند، هزاران خاطره تلخ گفته و ناگفته در سینه دارد. امروز در دانشگاه تهران ایستاده‌ایم! در دژ مستحکم مقاومت، ایثار، عشق و آزادی.

\*\*\*\*\*

پس از حرف و حدیث‌های فراوان در مورد زمان و چگونگی بازگشایی دانشگاه‌ها، نهایتا با اندکی تأخیر در دانشگاه حاضر شده‌ایم اما امروز در آستانه حساس و بغرنجی قرار گرفته‌ایم:

«کامران دانشجو»، از اسلامیزه کردن دانشگاه‌ها می‌گوید؛ دیگری خواستار برخورد قاطع با اغتشاش‌گران (شما بخوانید مخالفان) در دانشگاه شده است؛ مقرر شده است که علوم انسانی مورد بازنگری قرار گیرند (بخوانید راه اندیشیدن بسته شود)؛ احکام انضباطی، پی در پی و بی‌وقفه از راه می‌رسند؛ رگبار ستاره است که بر سینه دوستان‌مان نقش می‌بندد و این‌ها همه و همه حکایت از تلاش حاکمیت و دولت نامشروع آن برای برخورد هر چه قهرآمیزتر و مقهور کننده‌تر با دانشگاه و دانشجو دارد. اینان می‌کوشند تا با ایجاد فضای رعب و وحشت، دد منشی و یورش آشکار به دانشجویان، دانشگاه این سنگر آزادی را از توده‌هایی که چشم‌انتظار بازگشایی آن بودنداند (تا مشعل مبارزه را برای زمانی جهت تنفس و بازنگری گذشته برای مبارزه

## دانشگاه، گامی بلند به سوی پله بعدی مبارزه

## سامان اصلانی

امسال در شرایطی تحصیل خود را آغاز کرده‌ایم که نه خاطره شیرین قبولی در کنکور و نه خاطرات شیرین ترم‌های گذشته، که داغ حوادث تلخی را بر تن داریم که در کمتر از سه ماه بر ما گذشته است.

امروز دانشگاه را با خاطره تلخ و ننگین کشته شدن کسانی آغاز می‌کنیم که در کنارمان در همین خیابان‌های تهران، شیراز، مشهد، اصفهان و... در خون سرخ خود غلتیدند؛ امروز را در فقدان یارانی آغاز می‌کنیم که می‌توانستند در صندلی کناری ما نشسته باشند، امروز دانشگاه را با درد جانگاہ فقدان سهراب‌ها و نداهایی آغاز می‌کنیم که دیروز در کنارشان مشت‌هایمان را گره کرده بودیم؛ امروز داغ سربی حوادث کوی دانشگاه تهران، اصفهان و شیراز را بر سینه نحیف آزادی خویش بیش از گذشته حس خواهیم کرد. آری، امروز قدم به جایی گذارده‌ایم که صدها و شاید



آتی به دست آن بدهند)، جدا نمایند. امروز می‌کوشند تا دستاورد دموکراتیک دانشگاه را که نتیجه سال‌ها مبارزه، زندان، سرکوب، محرومیت از تحصیل و غیره بوده است را باز پس ستانند. و ما موظف به حراست از آئیم و در برابر گذشتگان و آیندگان مسئول.

شرایط فوق اما در سطحی پایین‌تر و به صورت پایه‌ای ریشه در حوادثی دارد که پس از انتخابات مشکوک و اعلام نتایج مشکوک‌تر آن روی داده است. توده‌های انبوهی که احساس می‌کردند از اعتمادشان بیش از گذشته سوء استفاده شده است، آرای‌شان بر باد رفته است و نتیجه مشارکت میلیونی‌شان تنها ابزاری تبلیغاتی در دست جریان حاکم گشته است، برای باز پس‌گیری آرایشان و فریاد سال‌ها بغض، تحقیر، درد، بیکاری، گرسنگی و… به آنی‌ترین و نزدیک‌ترین ابزار خویش یعنی حضور میلیونی در خیابان‌ها و تظاهرات گسترده متوسل شدند. این همایش‌های گسترده اعتراضی در سرتاسر کشور در حقیقت نتیجه تحول و جهش کارناوال‌های خیابانی پیش از ۲۲ خرداد بوده است که مردم طی آن به صورت خودجوش یک شبه ره صد ساله پیمودند و تجربه سال‌ها همکاری، همراهی، تشکل و… را در کم‌تر از ۱۰ شب به دست آوردند.

و درست پس از همین حضور گسترده بود که با سبعیت و وحشی‌گری کم‌سابقه‌ای مواجه شدیم که حداقل نسل جوان ما نظیر آن را به یاد ندارد (اما گذشتگان ما به خوبی سال‌های سیاه ۶۰ را به یاد می‌آورند). با توحشی روبرو شدیم که هنوز هم آثار آن را در چهره دردمند یکدیگر می‌توانیم بباییم، از چهره تکیده مادرانی که شب‌ها و روزها برای آزادی فرزندانشان آواره خیابان‌ها شده‌اند، درمی‌باییم که بر ما چه گذشته است و درمی‌باییم که «در کجای جهان ایستاده‌ایم». آری ما یک شبه ره صد ساله رفته‌ایم؛ در کنار یکدیگر ایستادیم و آزادی را فریاد کردیم، از قتل و تجاوز در زندان‌ها شنیدیم، از شکنجه دانستیم، از درد، از سفیر گلوله بر سینه انسانیت و از…

\*\*\*\*\*

بررسی آنچه گذشت و هنوز نیز در جریان است نشان می‌دهد که موج گسترده و هر روزه اعتراض و تظاهرات خیابانی مردم در روزهای ابتدایی رفته رفته فروکش کرده است و از حجم آن کاسته شده است. اما این فروکش مقطعی نه نتیجه دلسردی و تسلیم توده‌ها و نه نتیجه پیروزی جریان اقتدارگرا متشکل شده در سپاه، بسیج و لباس شخصی‌ها است که اگر چنین بود، زانوان اینان امروز تا این حد به لرزه در نیامده بود که دست به دامان امام زمان گردند و به امام زمان شهادت برند، که اگر این گونه بود، شوهای نمایشی و مضحک محاکمه را پایان نمی‌دادند، که اگر این‌گونه بود در روز عید فطر از دوستی و اتحاد و آشتی دوباره نمی‌گفتند. آری زانوانشان از حضور خشم‌آگین و گسترده ما به لرزه درآمده است!

کاهش حجم و افزایش دوره اعتراضات در حقیقت نتیجه چند فاکتور اساسی است. عدم وجود و توانایی رهبری اعتراضات مردمی برای یکپارچه نمودن آن، راهجویی توده‌ها برای شیوه‌های کاراتر مبارزه و… همه و همه از دلایل اصلی این شرایط هستند و درست از همین منظر هم هست که همه ما می‌شنویم و می‌بینیم که مردم، خانواده‌ها و دوستان و آشنایان همگی به نوعی در انتظار بازگشایی دانشگاه‌ها بوده‌اند! همه ما شنیده‌ایم که می‌گفتند اگر دانشگاه باز شود، مبارزه به پیش خواهد رفت و…

اینک وظیفه ما مشخص است! پاسخ به خواست توده‌ها و مردمی که چشم‌انتظار حضورمان بوده‌اند. دانشگاه به عنوان یکی از اصلی‌ترین و پیشروترین سنگرهای مبارزه همواره جرقه بسیاری از اعتراضات را زده است (نمونه بارز آن تیر ۷۸ است) و بسیاری از خواست‌های بر حق مردم را نمایندگی کرده است. اگر چه در حوادث اخیر به دلیل حملات گسترده به کوی دانشگاه و دانشجویان و بهمت ابتدایی و سپس تعطیلی خوابگاه‌ها و دانشگاه‌ها، دانشجویان نتوانستند نقش بارز خود را ایفا نمایند اما امروز شرایط به گونه‌ای رقم خورده است که دانشگاه بار دیگر بایستی پرچم و مشعل مبارزه را در دست گیرد تا ضمن پیشبرد مبارزه و جلوگیری از خاموش شدن آن فرصتی فراهم آورد تا توده‌ها خود را بازسازی نموده و آن بخش پیشرو و تاثیرگذار نهایی اجتماع بتواند به صورت هر چه آماده‌تر و متشکل‌تر به صحنه آید. تا آن زمان ما مشعل‌دار مبارزه هستیم و بایستی با حراست از شعله‌های این مشعل آن را به دست صاحبان اصلی‌اش برسانیم.

اما برای شناخت و آشنایی با چنین وظیفه سترگی موظفیم تا به عنوان یکی از بخش‌های آگاه جامعه، شناخت پایه‌ای اما دقیقی از شرایط حال حاضر مبارزه و وظایف آتی خود داشته باشیم. بیایید با هم نگاهی به چند پرده از این نمایش بیاندازیم.

\*\*\*\*\*

پرده اول:

در ۱۳ آذر ۱۳۸۶، جنبش دانشجویی و به خصوص بدنه چپ آن دچار ضربه سنگینی می‌شود و در حدود یک سال و نیم طول می‌کشد تا خود را بازسازی نماید و رفته رفته برای رویارویی با انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ آماده می‌شود.

در ۸ مارس ۲۰۰۹ برابر با ۱۸ اسفند ۱۳۸۷ جنبش زنان دچار ضربه می‌شود و بسیاری از فعالین آن دستگیر و زندانی می‌گردند.



در ۱ می ۲۰۰۹ برابر با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ در روز جهانی کارگر، کارگران تنها به جرم خواست گرمی‌داشت روز خویش به صورت گسترده مورد هجوم قرار گرفته و چهره‌های سرشناس و تاثیرگذار تشکل‌هایی چون «کمیته هماهنگی»، «کمیته پیگیری» و… دستگیر و زندانی می‌گردند و تا چندی قبل از انتخابات در زندان باقی می‌مانند و پس از آن نیز به شدت مورد ارباب و تهدید قرار می‌گیرند تا مبادا در آستانه انتخاب میمون و از پیش تعیین‌شده‌ای لب به اعتراض بکشانید.

در این پرده تمام جنبش‌های اصیل و مترقی اجتماعی مورد هجمه قرار گرفته و تلاش می‌شود تا از تاثیرگذاری احتمالی آنان بر انتخابات جلوگیری شود. از این طریق می‌کوشند تا همان اندک تلاش‌هایی که برای ایجاد تشکل و چشم‌انداز تحول شده بود را نیز به محاق بفرستند.

در چنین بزنگاهی برای مردم عاصی تنها دو راه باقی گذارده‌اند. یکی شرکت گسترده در انتخابات برای «نه بزرگ» و دیگری تحریم آن. تز تحریم به دلایل متعددی که مجال دیگری می‌طلبد تنها توسط بخش کوچکی از فعالین سوسیالیست نمایندگی می‌شود و باز هم به دلایل متعددی انعکاسی در اجتماع نمی‌یابد.

در این شرایط از راست راست خارج نشین (بخشی از ساکنین VOA) تا بخش‌های مختلفی از چپ رفرمیست (سازمان اکثریت و حزب توده ایران) در کنار تبلیغات‌چی‌های مشارکتی- کارگزارانی- مجاهدینی (مجاهدین انقلاب اسلامی) قرار می‌گیرند و بر طبل یکی از دو گزینه اصلاح‌طلب (کروبی و موسوی) می‌کوبند.

پرده دوم:

شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در کنار شرایط جهانی که توسط بحران اقتصادی جهانی مغشوش‌تر از گذشته گردیده است و همچنین پیروزی سیاست‌های «باراک اوباما» در ایالات متحده، شرایط مناسبی برای پیروزی و هژمونی‌یابی اصلاح‌طلبان سیاسی به سرکردگی «اکبر هاشمی رفسنجانی» (در وقایع آتی نقش و محوریت او آشکار می‌شود) فراهم می‌آورد.

سرمایه‌داری ایرانی نیز به تبع شرایط بسیار وخیم اقتصادی و در مقابله با رقابت کمرشکن با لیگارشی سپاه، گزینه مناسب خویش را در حمایت از اصلاح‌طلبان سیاسی می‌یابد.

رانت‌خواری اقتصادی با تکیه بر قدرت نظامی موجب گشته است تا سپاه، بسیج و بخش‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی در پی تعقیب منافع کلان اقتصادی در بعد منطقه‌ای و جهانی باشند. در چنین شرایطی قدرت رقابت از تولیدکنندگان و سرمایه‌داران کوچک‌تر به دلایلی از جمله منافع رانتی سپاه، حجم عظیم سرمایه‌های این لیگارشی مالی- نظامی، حمایت‌های غیرقابل چشم‌پوشی دولت از اینان و … سلب می‌گردد و بخش بزرگی از سرمایه‌داری ایران را مجاب می‌کند تا برای برچیدن این گونه نابرابری‌ها در بازار چتر حمایتی خود را بر سر اصلاح‌طلبان سیاسی بگشاید.

طبقه متوسط شهری نیز در نتیجه سیاست‌های وارداتی، پولی و مالی دولت نهم دچار خانه‌خرابی عظیمی گشته است. این بخش از اجتماع همچنین توان تحمل فشارهای فرهنگی دولت محمود احمدی‌نژاد را ندارد و در نتیجه به گزینه‌های اصلاح‌طلبان روی خوش نشان می‌دهد.

در بعد جهانی، بحران اقتصادی جهانی موجب گشته است تا دول ایالات متحده و اتحادیه اروپا قادر به ادامه هزینه‌های سرسام‌آور خود در مناطق مختلف به خصوص خاورمیانه نباشند و خواستار آرامش نسبی در این منطقه و بازارهای سودآور نفت و… منطقه گردند. در نتیجه اینان آمادگی خود را برای مذاکره و رسیدن به تفاهم دو طرفه اعلام می‌دارند. در چنین شرایطی دولتی همچون دولت نهم که همواره با نفی هولوکاست، کمک به جنبش‌هایی چون «حماس» و «حزبالله»، گسترش تجهیزات اتمی و… از عوامل اصلی بحران‌آفرین در منطقه شناخته می‌شود، نمی‌تواند مورد تایید قدرت‌های جهانی قرار گیرد. در چنین شرایطی اوضاع جهانی نیز از پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات حکایت دارد.

پرده سوم:

اما برای پیروزی نهایی لازم است تا اصلاح‌طلبان

سیاسی بتوانند مردم را به پای صندوق‌های رای بکشانند. متأسفانه نفرت عظیم نسبت به «محمود احمدی‌نژاد» و سیاست‌های وی چنین شرایطی را به خوبی فراهم آورده است تا مردم بیش از هر چیز برای «نه بزرگ» به احمدی‌نژاد و سیاست‌های طیف حامی وی به خیابان‌ها بیایند و همایش‌های عظیم رنگارنگ را در خیابان‌های تهران و سایر شهرها تشکیل دهند.

اصلاح‌طلبان سیاسی می‌کوشند از این شور عمومی استفاده نموده و هژمونی خود را به توده‌ها مسلط گردانند. چنین وضعیتی کارکردی دو سویه می‌یابد. از یک طرف ابزاری می‌شود برای «چانه‌زنی در بالا» و اعمال فشار اصلاح‌طلبان به گروه مسلط و از سوی دیگر به مردم در فرصتی کوتاه درس‌های بزرگی می‌آموزد. جوانان ما در کمتر از چند روز، شیوه‌های مختلف سازماندهی را می‌آموزند؛ کار متشکل و همگانی به محک گذارده می‌شود، جامعه به یک‌باره سیاسی می‌شود و کار و فعالیت تبلیغی، ترویجی رنگ و بوی دیگری به خود می‌گیرد و… این همایش‌ها شرایطی را فراهم می‌آورد که در ادامه در یک جهش بزرگ شاهد اعتراضات و گردهمایی‌های بزرگ و درگیرانه و مبارزه‌جویانه آتی باشیم.

پرده چهارم:

در میان بهت همگانی نتایج انتخابات به نفع «محمود احمدی‌نژاد» اعلام می‌شود. اعلام نتایج بیش از هر چیز نشان‌گر بی‌نیازی بخش‌های حاکم (و در راس آنان سپاه) به ساز و کارهایی همچون انتخابات و نهادهای به اصطلاح دموکراتیک و تمام آن چیزی است که تا قبل از انتخابات نهم به عنوان یکی از ساز و کارهای تقسیم قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی شناخته می‌شد.

نشانه رفتن سران اصلاح‌طلب (از جمله اکبر هاشمی رفسنجانی) در مناظرات انتخاباتی، در حقیقت زنگ خطر و هشداری بود که سپاه به صدا در آورده بود. لیگارشی حاکم به تبع منافع کلان اقتصادی داخلی و خارجی و پروژه‌های عظیم منطقه‌ای و میلیاردها دلار درآمد ناشی از معاملات با روسیه و چین و با توجه به عزم جدی «اوباما» در مذاکره با ایران به این نتیجه رسیده بود که آغاز یک بازی صفر و یک که منتج به حذف کامل جناح رقیب گردد، می‌تواند جای پای آنان را به صورت کامل قرص گرداند.

پرده پنجم:

اصلاح‌طلبان سیاسی بهت زده و خلع سلاح شده از چنین تقلب آشکار و بزرگی فریاد وامصیبتا سرمی‌دهند. مردم به خیابان‌ها می‌آیند تا به درستی از آزادی‌های دموکراتیک خود دفاع نمایند. در چنین شرایطی باهوش‌ترین نمایندگان اصلاح‌طلبان خیلی زود به این نتیجه منطقی می‌رسند که نبرد حاضر، نبرد مرگ و زندگی است. پیروز در این نبرد به معنای کنار راندن قطعی سپاه و طیف‌های مختلف حامی دولت محمود احمدی‌نژاد و برگرداندن آنان به سر جای خویش به عنوان نیروهای حامی نظام و عوامل سرکوب است و شکست در این نبرد به معنای حذف کامل از صحنه سیاسی کشور. این نمایندگان تیزهوش به خوبی دریافته‌اند که تنها راه مقابله با کودتای متکی به زور نظامی، تنها حضور گسترده مردمی در خیابان‌ها است و دیگر سیاست‌های خامی چون «چانه‌زنی در بالا» راهبردی نخواهد داشت. درست از همین نقطه نظر است که می‌توان به خوبی چرایی تغییر رفتار اصلاح‌طلبان سیاسی در انتخابات دهم را نسبت به انتخابات نهم دریافت.

در انتخابات نهم نیز آنان معتقد بودند که «محمود احمدی‌نژاد» با تقلب و دخالت سپاه بر سر کار آمده است اما چگونه شد که در آن هنگام تنها «به خدا شکایت بردند» و در این زمان خواستار حضور گسترده مردم در خیابان‌ها هستند.

برای چنین تغییر رفتاری تنها چند دلیل ساده وجود دارد: اول، بازی دیگر به بازی مرگ و زندگی تبدیل شده است. دوم، تنها راه مقابله با چنین کودتایی حضور مردم در خیابان‌ها است و سوم و از همه مهمتر اینکه آنان از توده‌ها مانند همیشه عقب مانده بودند و فراخوانشان به حضور در خیابان‌ها تنها هنگامی صادر شد که توده‌ها آگاهانه به خیابان آمده بودند. فراخوان آن‌ها نه از سر مبارزه‌جویی که از سر ترس و وحشتشان از پیشروی مبارزات مردمی و هر چه رادیکال‌تر شدن این مبارزات بود.

«موسوی» فراخوان به حضور آرام و راهپیمایی سکوت می‌دهد! در حالی که کسی نیست از وی بپرسد چرا وقتی که تمام دار و ندار و آزادی‌مان را غارت کرده‌اند، یاران‌مان را گلوله‌باران کرده‌اند، فرزندان‌مان را یتیم، مادران‌مان را سوگوار و… باید سکوت پیشه کنیم و نباید با تمام وجود فریاد برآوریم!

اصلاح‌طلبان سیاسی مانند تمام تاریخ بورژوازی به خصوص در ایران واپس‌گرا بوده است. آنان همواره از ترس توده‌ها حتی هنگامی که پای مرگ و زندگی‌شان در میان باشد، عقب خواهند نشست. تمام تلاش آن‌ها در این مدت این بوده است که با کنترل اعتراضات مردمی و جلوگیری از فرآوری آن، حضور آن‌ها را همچنان حفظ نمایند.

در چنین شرایطی است که در فقدان توان رهبری اصلاح‌طلبان سیاسی، مبارزات پراکنده شد و آرام آرام فروکش می‌نماید. این بار توده‌ها مجبور شده‌اند خود به دنبال راه حل‌های بحران حاضر بروند.

پرده ششم؛ پرده آخر:

دانشگاه درست در چنین شرایطی بازگشایی می‌شود. امروز نسلی کاملاً سیاسی وارد دانشگاه شده‌اند. حتی کورترین ما هم می‌تواند به خوبی تشخیص دهد که ورودی‌های جدید از بطن فضای ملتهب و اعتراضی جامعه به دانشگاه وارد می‌شوند و همراه با خود چنین فضایی را پس از سال‌ها رخوت وارد دانشگاه خواهند کرد. در چنین شرایطی عدم درک فضای موجود و عدم خواست تطبیق سیاست‌ها با فضای جدید بی‌شک به معنای مرگ یک جریان سیاسی، آزاداندیش و… است.

لذا ما موظفیم تمام تاکتیک‌های خویش را با توجه به این فضای جدید مورد بازنگری قرار داده و روش‌هایی کارا و خوانا با دوره حاضر بیابیم. هر گونه پیشروی‌ای در مبارزات جاری توده‌ها در برهه حاضر با چگونگی جهت‌گیری دانشگاه پیوند خورده است. و در سطحی بالاتر هر تغییر جهتی در دانشگاه منوط است به تغییر آرایش نیروها و سبک کار جریانات مختلف!

نسل جدیدی که پرورش‌یافته ۳ ماه مبارزه سخت و جانفرسا بوده است، کوره‌راه‌های بسیاری را در همین مدت اندک طی کرده است و تجارب جدیدی به دست آورده است. نسل جدید تشنه یافتن راه‌های نوین مبارزه است.

نسل جدید به دنبال روش‌هایی است که سنگ‌ها را از پیش پایش بردارد و مبارزه را یک گام به پیش راند. در چنین شرایطی اتخاذ سیاست‌هایی که مختص شرایط رخوت و سکون و دوره‌های بازپروی است به معنای مرگ سیاسی خواهد بود. از این منظر ما موظفیم در کوتاه‌ترین زمان ممکن روش‌های مناسب و کارایی را در برابر یکدیگر قرار دهیم.

استقبال از چنین روش‌هایی تنها منوط است به چگونگی فعالیت ما و نحوه پیشبرد سیاست‌ها. حتی عدم استقبال از هر روشی در آینده می‌تواند تغییر کند اگر راه درست پیشبرد

و جا انداختن این روش‌ها را بدانیم و به کار بندیم.

در شرایط حاضر بایستی توجه داشت که اصلاح‌طلبان سیاسی و نمایندگان آنان در دانشگاه می‌کوشند تا خط و خطوط مبارزه و ادامه آن را به تبع سیاست‌های کلان خویش در دانشگاه و سپس جامعه تعیین نمایند.

اما ما بایستی توجه داشته باشیم که نه ما و نه توده‌ها تنها برای اینکه «احمدی‌نژاد» برود و «موسوی» بیاید، تنها برای الغای انتخابات و … به صحنه نیامده‌ایم.

بی‌شک اصلاح‌طلبان سیاسی می‌کوشند در چارچوب تنگ تشکل‌های رنگارنگ خویش (از تشکل سبز راه امید تا هر اسم دیگری)، مبارزه ما را تنها به همین امر محدود نمایند. در حالی که ما موظفیم از تمام دستاورده یا آرمان‌های دموکراتیک خویش دفاع نماییم. خواست ما نه تنها الغای انتخابات دهم که برابری زن و مرد، رفع تبعیض جنسیتی، رفع تبعیض‌های قومیتی، رفع بی‌حقوقی کارگران، بیمه‌های مناسب درمانی، بیکاری و غیره، حقوق مناسب، زندگی انسانی، آزادی اندیشه و بیان و غیره و غیره است. مبارزات ما نمی‌تواند تنها در چارچوب تنگ الغای انتخابات باقی بماند چرا که رد این صورت به

بسیاری از خواست‌های خویش نرسیده‌ایم.

اینک کمتر کسی از ما فکر می‌کند که با معجزتی قرار است کابینه «محمود احمدی‌نژاد» جای خود را به کابینه «میر حسین موسوی» یا هر اصلاح‌طلب سیاسی دیگری بدهد. پس حضور ما در خیابان‌ها دلایل عمده و اصیل دیگری دارد که نمی‌تواند در چارچوب تنگ خواست‌های اصلاح‌طلبان باقی بماند.

برای تحقق چنین شرایطی ما بایستی بزرگترین دستاورد مبارزات حاضر را مورد توجه قرار داده و از آن درس بگیریم. اگر با همکاری و حضور متشکل خود توانستیم صحنه‌های بدیعی در خیابان‌ها و در تاریخ سی‌ساله انقلاب رقم بزینم، پس بایستی تجربه آن را به کار گیریم.

تشکل و سازمان‌های مستقل تنها راه پیشبرد مبارزات آتی است و این وظیفه‌ای است که دانشگاه بایستی بتواند با پیشبرد آن پرچم را به توده‌ها برساند. نوع تشکل‌هاو اسم این تشکل‌ها هر چه می‌خواهد باشد، اما این تشکل، تشکلی است متعلق به همه ما و نماینده تمام خواست‌های دموکراتیک ما و نه تنها بخش کوچکی از آن!!

پس پیگیرانه به پیش!!



**یک نیروی ضعیف چگونه می تواند بر نیرویی قوی تر از خودش پیروز شود؟ (بخش چهارم)**

**احمد پوری**

معیار رشد ایرانیان در این مقطع از جنبش چیست؟

معیار رشد ما در این نیست که همه را در موج جدید سبز غرق کنیم . درخت خشکیده جنبش با پاشیدن رنگ سبز در فضاهای مجازی و حقیقی سرسبز نخواهد ماند! در تاریخ ایران همواره یک نظر یک ایدئولوژی ویک حزب باورهایش را با شمشیر یا سایر ابزار قدرت به بقیه تحمیل کرده است. ضرورت ایجاب می کند که درمقابل دشمن قوی، همه نیروهای اوبوزیسیون باهم بسوی همگرایی و وحدت حرکت کنند. طبیعی است در این همگرایی هر فردی با آرمان های خودش شرکت می کند، باید فضای لازم برای رشد و رقابت عادلانه را داشته باشند. این امر مهم ترین شرط تداوم جنبش و سرسبزی آن خواهد بود. آقای گنجی و هم فکرائش شب و روز در باره گذار مسالمت آمیز، آزادی، حقوق بشر و کثرت گرایی شعار می دهند. در عمل می گویند پرچم ما سبز سبز است! از تمام طیف های رنگین کمان جنبش می خواهند که فعلا همه این شعار ها و هویت خود را فراموش کنند، زیر علم سبز جمع شوید. بعد از پیروزی به وعده ها و شعارهای فوق عمل خواهیم کرد! در انقلاب ۵۷ هم قرار بود شعارهای «همه باهم» و « بحث بعد از مرگ شاه» دمکراسی در میان اوبوزیسیون را بطور موقت تا سرنگونی شاه تعطیل کند. ولی تعطیل کردن موقتی دمکراسی در آن مراحل حساس یک گروه و ایدئولوژی خاص را بقدرت رساند که بعد از سی سال به جایی رسیده اند، دشمنان که سهل است دوستان متدین دگر اندیش خود را هم برای تجدید تربیت به دست جلادان اوین می سپارند.

وحدت طلبی و هویت طلبی افراطی هردو نابود کننده این جنبش هستند. تاکید افراطی روی هویت گروهها به پراکندگی نیروها، سکتاریسم و تضعیف نیروهای انقلابی منتهی خواهد شد. تاکید افراطی روی وحدت طلبی به دیکتاتوری جدید منتهی خواهد شد، زیرا از هم اکنون حقوق دیگران را به بهانه وحدت پایمال می کند. به همین دلیل موجب پراکنده گی در جنبش و تضعیف نیروهای انقلاب می شود. نتیجه هر دو افراط یکی است.

مهم ترین معیار رشد واقعی ایرانیها تنها از طریق برقراری یک رابطه مناسب بین تک رنگی و پیوستگی با رنگین کمان، در عمل و تئوری است. در تئوری شایسته است اهمیت همگرایی در عین حفظ رنگین کمان را در تمام ابعاد توضیح داد تا مگر مشکلات تئوریک و ذهنی جنبش چاره اندیشی شود. در عمل با پشت سر نهادن دگماتیسم، انحصارطلبی و سکتاریسم می توان زمینه وحدت و همگرایی عملی را فراهم کرد. برای رسیدن به قله های ناشناخته ناگزیر از نوسازی پیوسته باورها و تئوری هایمان، گذر از مرزهای خویشتن و نوسازی خود و دیگران هستیم.

درک این نکته بینهایت مهم است که بدانیم برای رسیدن به قله تنها یک راه وجود ندارد. هزاران راه وجود دارد. پیروزی نهایی از آن کسانی است که از راههایی بروند که توده ها نیز می توانند پا به پای آنها حرکت کنند. سنگ نوردان ماجراجو ممکن است سریعتر حرکت کنند ولی ارتباط شان با توده ها قطع شده تنها خواهند ماند!

## زاغه نشینی در حاشیه ی برج های رفاه و ثروت



## اخلاق ما

**میلاد س**

برخی آموخته اند که مرام کمونیستی مادی گری ست و از معنویات غافل است. این بلاهت را در این سرزمین، یعنی در جایی که در آن روحانیت مادیات است، درست در جایی که مادی گری، پول پرستی و نمذ خویش از آب کشیدن اصل حاکم است، به کمونیست ها نسبت می دهند. اما کمونیست ها آورنده دین جدیدی نیستند که در آن تنها جای چیزها وارونه شده باشد. کمونیست ها از زندگی مردم می آغازند، یعنی از همین زندگی و کار و دردمندی ها و امیدهای مردم ساده و نادار که زحمت می کشند. کمونیست ها ماتریالیست اند که ربطی به مادیات ندارد. کمونیست ها از همفکری می آغازند و به همبستگی مردم، نه یک فرقه، نه یک کیش، بلکه مردم از هر قماش، آنگاه که حق خویش را می طلبند، باور دارند. آری این درست است که دلبستگان مرام مشترک نقادان علم اخلاقند اما آنان همزمان طلایه دار اخلاق، همبستگی و برادری در میان مردمند. بی مرامی و بی معرفتی در جرگه آنانی که از معرفت نهفته در نیروی کار می آغازند، جایی ندارد.

تعمیم فقه شیعه در ارکان روابط اجتماعی ایرانیان، پروژه ی برندگان بخت آزمایی انقلاب بود. برندگان پس همت گماردند به آنی که در ۴۰۰ ساله ی اخیر تنها در چارچوب نخبه گان حقوق، رکن دوم ساختار امپراتوری، و اطرافیانشان می زیست. چنین بود که تقیه، تزویر ، اطاعت محض، اخلاق خانوارگرا و ضد اجتماعی، از پایه نا همگن با ایدال های مردمی ایرانی، به وجاهت رسیدند و کردار قبیح مهر تایید فقه خورد. اخلاق مردمان ایرانی، که در شاهنامه (شاهنامه نقلان) و افسانه ها ی زبان های ایرانی می توان بازیافت شان با این مجموعه ی تاریخن متاخر نه در تضاد بلکه نسبت به آنان بیگانه است. این یک اشتباه، یک خودفریبی محض است که فقه شیعه مربوط به متن جامعه شهری یا روستایی ایرانی بوده است. این فقه و آن اخلاق دربار و علمای فقه، پیش از هر چیز اخلاق آریستوکراسی صفی ست، میراث دار حافظه ی فرقه ای در اقلیت و به شدت بسته و این اخلاق، نه در محتوایش و نه در کارکردش با مردمان ایران رابطه ای تنگاتنگ نداشته است. اما گسترش این اخلاق توسط ملایان، ایدئولوگ های شیعی، روندی که آغازه هاش به سال های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی برمی گردد، چنانچه باید، مورد توجه نبوده ست. این روند از آنجا مهم ست که متناقض و پیچیده است، چرا که دستگاه آموزشی همگانی که در تعریف وجودی ش جلوگیری از اشاعه ی اخلاق فقیه هان منظور شده بود، چون به دست دولتی ارتجاعی افتاد، دیگر حامل هیچ اثری از مشروطه و همت مردم در بدور انداختن این فقه از پی پوسیده نبود. بدین ترتیب، حتا آنان که فعالانه برای پیروزی خمینی و ملایان تلاش می کردند از پایگان اخلاقی آن بی خبر بودند، اینکه گفته های آقای خمینی هم تقیه بود و هم تزویر و اینکه این تزویر و آن وانمودن بخشی ست از ایدال پذیرفته شده در شریعت این آقایان تحت عنوان «مصلحت»، اینها واقعیت هایی اند که عده ی معدودی بدان آشنا بودند. امروزه اما، وانمودن ، هم تقیه و تزویر در ایران همگانی شده، خواسته یا ناخواسته در عینیت عمل اجتماعی مان پاسفت کرده اند

و درست به همین سبب، آشنایی تن به نشانه های این درد، ما شانس به دور انداختن این اصول پوسیده و ضد اجتماعی را امروز داریم. به جای تقیه و تزویر ما همبستگی و مسئولیت، حقوق و عدالت را می خواهیم. تزویر انحطاط علم اخلاق متشرعین است. علم اخلاق پیش از هر چیز هنر حفاظت از مال است، پاسدارندی ی آن مرز متعارف، و آن باور عامیانه که گذشتن از آن عملی ست غیراخلاقی. این مرز را در دولت-شهر یونانی، منبعث از خیر مطلق ، اوسپا، پنداشته بودند و روایت های کلاسیک علم اخلاق، بویژه در کلام و فقه، به واسطه یا بی واسطه به همان سرچشمه برمیکردند. اخلاق ما در گسست با عادت است. عامیانه اندیشیدن مردمی بودن نیست.

از سوی دیگر، آنگاه که کدهای اخلاق یک کاست اجتماعی، خویش از نظر تاریخی فاسد و از درون پوسیده، با حربه ی زور و رفرم دستگاه آموزشی و تبلیغات رادیو تلویزیونی به کلیت جامعه تممیم داده می شود ، فساد دیگر یک امر خصوصی نمی ماند، فساد اخلاقی بخشی از فلاکت اجتماعی ست. امروزه در میان مردمان ایران، اعتیاد، فحشا، رفتار بزهکارانه به آنچنان درجه ای رسیده که معضلات اجتماعی نامیدنش، دست پایین گرفتن است، پایه ای ترین امر ، بحران کلام است. بحران کلام، زمانی بحران فقه آقایان بود، امروز اما، بحران کلام مردمان است. قولی نیست که بدان وفادارماندن و از آن سر نیچانندن، پی و پایه ی شرافتمندانه زیستن مانده باشد. از همین روی مردمی که در نفی این عادت مالوف این سی سال بیرون آمده و مردم می شوند، خود را در اشتراک منافع شان باز می یابند، و بدین ترتیب در هر قدم، در هر شعار، اندکی از این بحران دور می شوند، گامی به سوی جدی بودن کلام، جدی بودن واژگان بر می دارند. هر واژه ای یک قول است. در مرام مشترک همین رد حقیقت در قول امر مشترک ماست. از مهبل اخلاق ققهیون، کودکیاره ای به دنیا آمده که در افسانه هامان آن را به سخره می گرفتیم. دیو همین کودک بزرگ جثه، مزین به مدارک و درجات عالیه از دانشگاههای ناموجود در دنیا و عنقریب مجهز به سلاح اتمی ست. عمل رادیکال سیاسی، در اخلاق معاشرت ش در هر گردهم آیی، در هر اجتماعی سر شوریدن بر علیه این دیو را دارد.

بگذارید اما به وقت این شورش، از نادانانی نیز بگوییم که با تکیه بر اخلاق موجود کاپیتالیسم دم دست، به آن چنان ممیزان رگه های دین در هر اقدام سیاسی بدل گشته اند که خواننده را به شگفتی وامی دارد که پس اینان چرا تا همین دهه ای دورتر یا زندانیان بودند وکاشفان نور حق در پیله بسته ی پای کابل خورده نوجوانی اسیر و یا شیفتگانی در حال طی طریق پرعذاب رشد غیر سرمایه داری در جمهوری های آسیایی کشور برادر . کی گفته و کجا دیده اید دیوار چین میان عناصری از دین، همچون شهادت، که خود افسانه ای ست زیبا شایسته فسانه زدایی، و مدرنیته؟ در کجا؟ در انقلاب فرانسه و یا انقلاب آمریکا؟ گمان تان برآنست که هرکجا ایمان و آرمانی باشد پس بایستی آنجا نیز بقالی با چوب بر سر طوطی ش زده باشد؟ ما در هر اقدام مان، آنجا که به مادیت نیروی مردمان باور داریم، همزمان ایثار و فداکاری را ارزش های اخلاقی ای می دانیم شایسته رهانیدن از قید کوراندیشی و ترس از گناه. ما از جان گذشتگی و با مرامی را بر پایه همبستگی

مردمی بنا می نهمیم، حتی اگر این مردم قلیل باشند.

هستند از ریسمان ترسیده هایی، که از ما خواهند پرسید که آیا این اخلاقیات، خود مستمسکی برای برپایی سکت و فرقه ای نو نیست؟ در بدترین آنالیز آیکی در تکرار جدل های دو دهه پیش درباب نفوذ فرهنگ مذهبی در چپ و الخ، اینان در این گفتار رد پای دین را خواهند یافت. پاسخ ما به چنین نظری ساده است، چنین باد! واژگانی همچون شهید، فداکاری و ایثار را می توان به دین مداری ربط داد اما نکته همه آنست که ما این ها را از دین باز پس گرفته ایم تا به کار اجتماع آیند. کیش فرد، امی خصوصی ست. هرگونه عمل رادیکال بر علیه گفتار حاکم، هر گفتاری، تا درجه ای، تاکید می کنم تا درجه ای، وجهی فرقه گونه دارد که یکم پایگان اندیشه اش، آنجا که همه شمول بودن حقوق برای تک تک را راهنمای خویش قرار داده ست، یعنی تا زمانی که همپای مرام کمونیسم باشد، جلوی در بسته بودنش را می گیرد، و مردمی شدنش آن را از مزمن شدن وجه فرقه ای اش خواهد رهانند. و دوم، هر اندیشه ای که سر به پای حقیقتی دارد، به اجبار، آنجا که فعالانه به مادیت اندیشه اش پای بند است و در برابر آن مسئول، عنصری همچون جانفشانی، وفامندی و شهادت را دربرمی گیرد بی آنکه این عناصر را به قداست و یا به اموری مشق از کائنات ازلی فروکاهد. کمونیست ها همواره فرقه ای ناقصند.

پس، ناگزیر، برای اندیشه ی رادیکال و برای رهروان مرام اشتراک، تبین سیاست در عمل اجتماعی همانا ضامن بریدن با فرقه پرستی و پاکیزه طلبی از سویی و تجسم عملی اخلاق مردمی از سوی دیگر است. واژگانی همچون معرفت و مرام در فرهنگ شهری ایرانی تاریخی دراز دارند، در گذشته ای دور عیاری، لوطی گری و پهلوانی تجسم آن بود، امروز و در جامعه امروزین، این ارزش های اخلاقی، تنها در حضور مردم آگاه به منافع خویش، در شهر، در میدان سیاست، دوباره قابل تجسم اند. کمونیست ها در ایران ، ادای مدرن ها را در نمی آورند، انقدر هوشمندند که بدانند کلبی گری و علی السویه دانستن هر گونه منش و کنشی، بر اساس باور به قداست «خویشتن» و«هویت پرستی و اولویت خرده فرهنگ ها، خود جزیی از گردش سرمایه است. و هم به خوبی می دانند که بازتعریف خلاقانه گوشه هایی از میراث پیشین، ابداع آینده است.

پس، اخلاق ما بر پایه امر مشترک، جزوی از همبستگی، پیش از هر چیز با موعظه علم اخلاق بیگانه است که هیچ، نقاد آن است. اساس اخلاق ما وفامندی به راست گویی به خود و مردم است. برای یک کمونیست، یک ماتریالیست، راستگویی همان گفتار راست و مطلق نیست، راستگویی یعنی بر سر قرار ایستادن، قرار لحظه ی تبین سرنوشت در کلام مردم است. مرام مشترک یعنی وفامندی به یک قول و یک قرار در یک جای مشخص. چنین گزاره هایی راست، تنها شکل اخلاقی ست که با تعریف گسترده سیاست در نزد کمونیست ها همخوان است. این سیاستی ست که به معنای دولت محدود نیست. سیاست گرداندن جامعه به دست مردم است. وگرنه دم از نقد و رادیکالیسم زدن، بیرق سرخ برافراشتن و به گمان خویش گفتاری راست و ناب را پیش کشیدن، ولی در گفتن، در عمل، در قول دروغین بودن، کار ما نیست، برای این گونه اخلاق پر هیاهو و متظاهر و متشرع همان علم اخلاق و فقه کافی ست. اخلاق ما قول ماست.







## زنان کارگر در تولیدی‌های لباس

## گیتا صالحی

تقاطع خیابان ولی عصر و جمهوری پر از مغازه‌ها و پاساژهای فروش لباس است. مرکزیت این منطقه باعث شده است که درطول روز پیاده روها بسیار پررفت و آمد بوده و خیابان ولیعصرهم شلوغ و پرتراфик باشد. خانم‌ها، دو یا سه نفری ازکنارمغازه‌ها عبورمی کنند. جلوی ویتترین هرمغازه حداقل سه خانم را می‌توان دید که با هم درمورد انواع و اقسام مدل‌های لباس گفت وگو می‌کنند. لباس‌های بچه گانه، مردانه، لباس‌های شب و چیزی که ازهمه بیشترجلب توجه می‌کند، انواع و اقسام لباس‌های عروس است.لباس‌های عروس دررنگ‌های مختلف، سبز، طلایی، آبی و قرمز با دامن‌های پف دارو پرچین که با منجوق دوزی، گلدوزی و پولک دوزی‌های ریزترین شده‌اند.

اما درداخل این پاساژها به غیرازمغازه‌های فروش انواع و اقسام پوشاک، گاهی تولیدی‌های این لباس‌ها نیزوجود دارند. حتی دربسیاری ازموارد، طبقه دوم یا سوم خیلی ازهمین فروشگاه‌ها، عده‌ای زن و مرد مشغول دوخت و دوزلباس‌ها هستند.

یکی از این کارگاه‌های تولیدی پوشاک در طبقه ی پنجم یک ساختمان مسکونی که همه ی واحدهای آن در اجاره‌ی تولیدی‌های لباس است، قراردارد. با گذراز راهرویی تاریک و سیاه به آپارتمان کوچکی، حدوداً ۷۰ متر می‌رسیم. کیسه‌هایی پر از لباس‌های آماده دوخت در گوشه و کناراین کارگاه به چشم می‌خورد و فضا آکنده از غبار نخ و پارچه بود و نفس سنگینی می‌کرد.

فضای سنگین، دلگیزو تیره اجازه‌ی دیدن نور را نمی‌داد هر چند که اتاق پنجره‌های بزرگی داشت.

در این تولیدی زنان و مردان با هم کار می‌کردند. حدود ۷ الی ۸ کارگر داشت. کارگاه برش جای دیگری بود . تی شرت‌های برش خورده برای دوخت به این کارگاه می‌آمد و سپس برای بسته بندی و اتو کاری به کارگاهی دیگرفرستاده می‌شد.

اینکه چرا زحمت این همه حمل و انتقال را به خود می‌دهند و تازه مجبورند سه تا مکان هم اجاره کنند؟ پاسخ ساده‌ای دارد. علت اصلی می‌تواند فرار از مالیات باشد. دلیل دیگر و شاید اصلی‌تر این است که تعداد کارگران مشغول به کار در هر کارگاه حداکثر ۷الی ۸ نفر باشد زیرا هم کنترل این تعداد کارگر راحت‌تر است و هم شامل قانون کارگاه‌های زیر ده نفر شده و از درگیری کارفرما با بیمه و تأمین اجتماعی کاسته می‌شود.

از سوی دیگر کارگران نیز در محیط‌های کوچک و جدا از هم نمی‌توانند با هم تشکلی داشته باشند تا از حقوق خود دفاع کنند.

این تولیدی، تولیدی پوشاک بچه گانه و مردانه است. کارفرما می‌گوید ساعت کاری این کارگاه از۸ صبح تا ۷ غروب است که البته این ساعات به طورتوافقی تعیین می‌شود ولی کارگران دیرترازساعت ۹ صبح نباید سرکارباشند.

پرداخت مزد درکارگاه‌های پوشاک اصولاً به دو صورت انجام می‌گیرد. پرداختی به صورت حقوق ثابت ماهیانه که تنها مخصوص کارگران ساده و کارگرانی است که تخصص خاصی ندارند و نوع دیگرپرداختی به صورت تکه ای(کارمزدی) می‌باشد که مخصوص کارگران متخصص است.

دستمزد کارگران زن این کارگاه ۱۴۰ هزار تومان یا بیمه و ۱۶۰ هزار تومان بدون بیمه بود. مردها در این کارگاه برای کاریکسان، ۲۰ هزار تومان بیشتر دریافت می‌کردند. بیشتر خانم‌ها از بیمه استفاده نمی‌کردند. چون بیمه همسر یا پدرشان بودند و گفتند زنانی که همسرانشان بیمه هستند نمی‌توانند پس از فوت همسرشان از حقوق مستمری آنها استفاده کنند. عجیب بود چون در قوانین مربوط به کارمندان این تبعیض وجود ندارد و زن کارمند می‌تواند هم حقوق خودش را و هم حقوق همسرش را دریافت کند. درپرداخت دستمزدهای ماهیانه طبق گفته‌های این کارفرما،

سطح حقوق زنان به دلیل محدودیت‌های زمانی آنان، کمترازمردان است. اختلاف این دستمزدها بین کارگران ساده زن و مرد به گفته کارفرما به طورمتوسط ماهیانه ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزارتومان دراین کارگاه می‌باشد. به گفته این کارفرما، عوامل مختلفی درتعیین دستمزد کارگران – چه زن و چه مرد – تأثیردارد و یکی ازمهمترین این عوامل، ساعت کاری است.

تفاوت کار کارگران زن و مرد دراین کارگاه به گفته کارفرما دربیلان کاری زنان است. او در طی سالها تجربه دراین زمینه به خصوص، بیلان کاری زنان را پایین ترازمردان دیده است و خوداین کارفرما کار کارگران مرد را بیشترقبول دارد. این کارفرما همچنین اذعان داشت که میزان دقت آقایان درکاربیشتراست درحالیکه خانم‌ها سرکاربا هم گپ می‌زنند و راندمان کاری آنها پایین تراست.

اما قابل توجه است که دراین کارگاه زنان بیشترکارهای غیرتخصصی مانند دسته بندی لباس‌ها، سرنخ کردن و به گفته کارفرما کارهای ظریف کاری که سنگین نیست و درحوصله خانم‌ها می‌گنجد انجام می‌دهند. اینکه آیا ظریف کاری نیاز به دقت و حوصله دارد یا خیر، سوالی است که بی پاسخ می‌ماند زیرا این کارفرما گفته بود که زنان اصولاً دقت پایین تری درکار دارند. تنها کارتخصصی که یک زن دراین کارگاه انجام می‌دهد، درآوردن الگو است که یک خانم که تحصیلات بالایی هم دارد، انجام می‌دهد.

این کارگاه درکل شامل ۲۶ کارگراست که ۶ نفرآنها خانم هستند و کارهای غیرتخصصی را انجام می‌دهند و ۲۰ نفردیگراقایان هستند که تنها ۵ نفرآنها کارهای غیرتخصصی یا به قول خود کارفرما وسط کاری را انجام می‌دهند و همگی آنها – زن و مرد – طبق گفته کارفرما بیمه هستند.

این کارفرما دراستخدام خانم‌ها برای کارهای غیرتخصصی و ساده شرایط خاصی درنظرنگرفته است. اینکه یک خانم مجرد باشد یا متأهل، تحصیل کرده باشد یا خیر، اما به تجربه این کارفرما، زنان متأهل ماندگاری بیشتری درکاردارند. البته نمونه‌ای هم دراین کارگاه بوده است که یک خانم کارگربا یکی ازکارگران مرد ازدواج کردند و شوهردیگریبه خانم اجازه نداد سرکاریباید.

این آقای کارفرما اعتقاد دارد کارگاهی که همه کارگرانش یک دست مرد باشند به مشکل برخورد خواهد کرد چون بالاخره برخی ظریف کاری‌ها هم هست که فقط درحوصله خانم‌ها می‌گنجد که انجام دهند. به گفته ایشان اکثرتولیدی‌های لباس زیرزنانه، فقط از کارگران زن استفاده می‌کنند.

پنج خانمی که در این کارگاه کارمی کنند، این کارگاه، کارسوم یا چهارمشان است. آنها پیش ازاین کارگاه در بیمارستان، کارگاه کفاشی، مطب دکتر، دفتر اسناد و … مشغول به کاربودند و به اجبار، کارهای گذشته خود را به دلایل مختلف ازجمله نداشتن بیمه، دستمزد پایین، سختی کاروبرخی مشکلات اخلاقی در محیط کار، ترک کردند.

اکثراین خانم‌ها ازراه‌های دوری به کارگاه می‌آیند و به همین خاطربرای دریافت پول بیشترنمی‌توانند ساعات بیشتری کارکنند. حتماً هرپنج نفرآزاین خانم‌ها وقتی به خانه می‌رسند ساعت نزدیک ۸ یا ۹ شب است.

درطول صحبت‌ها هیچگاه، هیچکدام ازخانم‌هایی که ازدواج کرده‌اند یا حتی مجرد هستند، عنوان نکردند که



کارهای خانه را هم انجام می‌دهند. هیچگاه نگفتند که وقتی ساعت ۸ شب، بعد ازیک روزتمام سرپا ایستادن و سوزن نخ کردن و دوخت و دوز، وقتی به خانه می‌رسند اول یک کتری پر از آب روی گازی گذازند. هیچ یک یاد آورشدهند که وقتی هنوزماتو و مقنعه خود را درنیاورده، لباس‌های

بچه‌ها را ازروی زمین جمع می‌کنند، یک قابلمه برنج روی گازی گذارند و ظرف‌های نشسته را می‌شویند.

البته چرا، خانمی که تازه ازدواج کرده اعتراف می‌کند که

شوهرش درکارهای خانه خیلی به او کمک می‌کند. باید تقدیرو تشکرکرد ازمردی که درکارهای خانه به همسرش کمک می‌کند. یعنی به عبارتی وظیفه‌ی همسرش را سبک ترمی کند!! وقتی درمورد حقوق قانونی زنان به عنوان یک کارگر می‌پرسیم لبخند ریزی می‌زنند و زیرزیرکی به هم نگاه می‌کنند. بیشترنگاه متعجبی دارند و در ورای سکوتشان می‌توان این سوال را خواند که مگر حقوق قانونی هم داریم؟

وقتی می‌شنوند که قرار است درمجلس تصویب شود که ساعت کاری خانم‌ها کمتر شود، ناگهان چشمانشان برق می‌زند. انگاربرای لحظه‌ای خود را آزاد می‌بینند و درذهنشان، درهمان یک لحظه ی کوتاه، برای ساعات اضافی روز خود برنامه ریزی می‌کنند. احساس می‌کنند که چقدر کار دارند که می‌توانند درهمان نصفه روزهم انجام دهند. اما چه حیف که کاهش ساعت کاری همراه با کاهش دستمزدها است.

یکی ازخانم‌ها می‌گوید : « خوب همینجوری هم دستمزد زنها کمترهست! »

وقتی در مورد دستمزد از کارفرماها می‌پرسیدیم برخی با اکراه وبرخی با تردید وبرخی هم با افتخار ازمیزان دستمزدی که می‌دادند صحبت می‌کردند. درحالی که تقریباً هیچ کارگاهی را ندیدیم که مزدی بالاتر از حداقل دستمزد بدهند. برای شروع کار ۱۴۰ الی ۱۷۰ هزارتومان پرداخت می‌شود و تنها با یک کارگر صحبت کردیم که سه سال در یک جا کارمی کرد و حقوقش ۲۵۰ هزار تومان بود.

در کارگاه‌های تولید لباس بچه، برای دوخت هر درز که به آن اصطلاحاً یک خط می‌گویند ۷الی ۸ تومان می‌پردازند. یک بلوز بچه گانه دارای دو درز آستین، یک درز یقه، دو درز پهلوها که روی هم می‌شود ۵ درز که با سردوزی‌اش می‌شود ده تا یعنی برای هر بلوز کمتر از ۱۰۰ تومان مزد دوخت داده می‌شود که با مزد برش و اتوکاری و بسته بندی و … چیزی کمتر از ۵۰۰ تومان برای هر بلوزمزد کارگر پرداخت می‌شود.

در کارگاهی دیگرکه تولیدی لباس بچه بود، ۵ دختر جوان به همراه دو کارگر مرد مشغول کار بودند. فضای اتاق حدوداً ۳۰ متری بود ولی تنها جای عبور یک نفر مابین میزها و کیسه‌های لباس وجود داشت. دورتا دور اتاق نیم طبقه‌ای هم زده شده بود که ارتفاع سقف اتاق را کم کرده بود و آنجا هم پر از کیسه‌های لباس بود . صدای موزیک در فضای کارگاه به گوش می‌رسید.

خشم در چهره ی یکی از اتوکاران که دختر جوانی بود موج می‌زد. بخار اتو، خستگی ساعت‌ها ایستادن و کار کردن، درد ستون مهره‌ها و زانوها و… طبیعی است که حال و حوصله ی حرف زدن نداشته باشد.

کارفرما می‌گفت چند سالی است که بیشتر ازکارگران زن استفاده می‌کند. با اینکه پسرها بهتر کار می‌کنند و به تمیزی محل کارشان بیشتر اهمیت می‌دهند و همکاری بهتری در کارهای دیگر محل کار دارند درحالیکه دختران تنها کاری را انجام می‌دهند که به عهده شان گذاشته شده است و حاضر نیستند حتا زیر پایشان و اشغال‌های خودشان را جمع کنند، این کارفرما زنان را بیشتر استخدام می‌کند که علت آن نبود کارگر مرد است. این دلیل کاملاً روشن است چرا که مردها کمتر حاضر می‌شوند با چنین حقوق و شرایطی کار کنند. گرچه این کارفرما نسبت به کارفرمایان دیگر پایه حقوق بالاتری را به کارگران پرداخت می‌کرد. مثلاً حقوق دختری که تازه کاربود، ۱۷۰ هزار تومان و خانمی که سه سال سابقه ی کار در این کارگاه را داشت ۲۵۰ هزار تومان دریافتی داشت.

### خیابان ولیعصر – چهارراه امیراکرم

چهارمین مغازه در یک پاساژ پوشاک. یک تولیدی و پخش لباس عروس.

چند نمونه کارِ لباس عروس هم درمغازه هست. پف‌ها و چین‌های روی دامن‌ها، بالاتنه‌های دکولته با دست دوزی‌های ظریف.

با کمال تعجب مسئول مغازه یک خانم بود. یک خانم میانسال، کمی چاق و محجبه. مقنعه طوری دور گردنش قرارداشت که احساس می‌کردم ممکن است هرلحظه نفسش بند بیاید ویا مقنعه پاره شود.

زنی خوشرو و خوش برخورد بود و بعد ازچند دقیقه صحبت فهمیدم که او صاحب مغازه نیست بلکه دامادش، یعنی شوهردخترش صاحب کاراست.

با اینکه این خانم حدود ۲۲ سال درزمینه دوخت لباس عروس سابقه دارد و حتی می‌گوید که دامادش زبردست او کاریاد گرفته

است اما او اینجا تنها حقوق بگیراست و ماهیانه ۴۰۰ هزارتومان ازدامادش حقوق می‌گیرد. او اضافه کرد که من می‌توانم در روز ۲ الی ۳ دست لباس بدوزم و حتی بعضی شبها سعی می‌کنم یک دست لباس هم در خانه بدوزم. صبح کاری معمولاً بسیار زود باید شروع شود. تهیه صبحانه وخرید و بعد حدود یک ساعتی در راه تا رسیدن به محل کار. ساعت کار ۹ الی ۶ بعداز ظهر است و پس ازآن بازهم طی مسافت طولانی برای رسیدن به خانه و رسیدگی به کارهای منزل و شام و… و بعد دوخت یک دست لباس به عنوان اضافه کار!! میزان دستمزدها و این شیوه ی خوداستثماری قابل تصور نیست!! ایشان ۲۲ سال قبل شوهرش را از دست داده بود و برای گذران زندگی خود و دو فرزندش ۲۲ سال چنین کار کرده است.

این خانم با اینکه می‌تواند با دوخت لباس عروس درخانه، درآمدی بیشترازاین داشته باشد اما خودش اعتقاد دارد چون « قضیه دخترش» درمیان است ترجیح می‌دهد درمغازه بایستد. دقیقاً نمی‌فهمم که « قضیه دخترش» چه معنایی دارد اما داستان دخترش داستان جالب تری است. دختر این خانم هم درهمین تولیدی لباس عروس کارمی کند. درهمین تولیدی و زیر دست شوهرش اما

حقوق دریافت نمی‌کند!

چرا؟ اصلاً سوال دراین مورد مسخره است چون شوهرش حالا درمغازه نیست که به این سوال پاسخ بدهد. شاید بتوان اسم این « قضیه دخترش» را استثماردوگانه گذاشت! هم کارهای خانه برعهده این دختراست و هم درتولیدی کارمی کند و حقوق نمی‌گیرد. مطمئناً اگرحرفی ازحقوق بزند، شوهردردرجه اول دخترترا طلاق می‌دهد و دردرجه دوم مادربویه ی او را ازکار بیکارمی‌کند. داستان جالبی است اما خانم و دخترش ازاین وضعیت ناراضی نیستند به هرحال همین که دخترش سقفی و آقایی دارد بالای سرش کافیهست!

درکل درتولیدی‌های لباس عروس تعداد کارگران زن بیشتراست. این کارکاملاً با ذوق و سلیقه خانم‌ها سازگاراست و کارگاه‌های آن محیط‌های امن تری نسبت به کارگاه‌های دیگردارد.

در کارگاه لباس عروس برای برش و دوخت هر دست لباس عروس با دامن‌های پرچین معروف به ۸ دامنه حدود ۸ هزار تومان دستمزد پرداخت می‌شود.

یکی ازکارکنان که خانمی میانسال است، ازهمسرش جدا شده و قبل ازاین کارگاه نیز در یک تولیدی دیگرلباس عروس کار می‌کرده است.

به نظرمی رسد جلوی خانم سرپرست کارگاه خیلی احساس راحتی نمی‌کند تا ازمشکلاتی که درهمین کارگاه دارد صحبت کند و هرازگاهی تنها این تولیدی را با تولیدی‌های دیگرکه کارکرده است مقایسه می‌کند و ازاین کارگاه ومحیط کاری‌اش تعریف می‌کند. اما ازحقوق و مزایا و بیمه و مسائل دیگرحرفی به میان نمی‌آید.

کارگران مهاجر در کارگاه‌های تولید لباس

در کارگاه‌های بازدید شده، کارگر غیر ایرانی کار نمی‌کرد، اما بخش بزرگی از کار بر دوش کارگران مهاجر است. کارفرمایان از کار کارگران افغانی بسیار راضی بودند و می‌گفتند آنها بسیارمسوول، پرکار و کم‌توقع هستند. اما با توجه به شرایط موجود امکان استفاده از کار آنان در محیط کار را ندارند. اما برای این هم چاره‌ای اندیشیده‌اند. هم کارگرانی که برای زندگی نیاز به کار دارندو هم کارفرمایانی که برای کسب سود نیاز به کارگر پرکار و ارزان. کارگران مهاجرمعمولاً کار را در منزل انجام می‌دهند. لباس‌های برش خورده را به منزل برده و دوخته و کامل تحویل می‌دهند.

تقریباً بیشتر سنگ دوزی‌ها، مللیه دوزی‌ها و گل دوزی‌های روی لباس‌هاس عروش و شب را اینان انجام می‌دهند. برای دوخت تزئینات لباس عروس (که بسیار پرکار هم هستند) متری دو الی ۳ هزار تومان دستمزد پرداخت می‌شود. البته تمام این مبلغ به کسانی که کار انجام می‌دهند نمی‌رسد. تنها حدود یک سوم آن نصیب کارگران می‌شود و بخش دیگری از این دستمزد به واسطه‌ای که کار را از تولیدی می‌گیرد تعلق دارد.

\*\*\*\*\*

آدم سرگیجه می‌گیرد. از این همه استثمار و این همه سکوت! در کناراین استثمار، باید به شرایط نامناسب کاری و محیط‌های کاری نا امن برای دختران جوان نیز اشاره کرد. سوءاستفاده کارفرمایان از دختران در محیط‌های کاری از جمله معضلاتی است که اگر دختر تن ندهد باید

از خیر کار بگذرد.

عدم آگاهی از قوانین کارو حقوق خود به عنوان یک کارگر، مشکل دیگریست که این زنان با آن دست به گریبان‌اند. نگاه موقتی که این زنان نسبت به کارخود درکارگاه‌های تولید پوشاک دارند باعث شده است که برای دستیابی به شرایط بهتر در محیط کار، دستمزد بالاتر و سایرمزایا تلاشی از سوی این زنان صورت نگیرد. تنها کسانی که سابقه بیشتری در زمینه کار درتولیدی داشتند به این مسئله واقف بودند که اگر همه کارگران با هم باشند می‌توانند از کارفرما دستمزد بیشتری بگیرند. اما در تولیدی‌ها حتی رقابت بین کارگران به حدی است که آنها نه تنها با هم نیستند بلکه برای یکدیگرمشکل نیز ایجاد می‌کنند.

تنوع زیاد کارگاه‌ها و کوچک بودن آنها، امکان متشکل شدن کارگران را کم می‌کند. این کارگران بیش از هر چیز نیاز به آگاه شدن از حق و حقوق خود دارند و اینکه آیا دشواری شرایط زندگی و نیاز مالی و کمبود کار آیا این امکان را به آنها می‌دهد؟ پاسخ ساده‌ای ندارد.

حالا که دریابده رو ایستاده ام، سرم را بالا می‌گیرم و به ساختمان‌های اطرافم نگاه می‌کنم. یعنی درهرساختمان و هرطبقه زنانی کارمی‌کنند که به حداقل حقوق خود به عنوان یک کارگرآگاه نیستند!

درهرطبقه چندین زن کار می‌کنند که نمی‌دانند درست درساختمان روبروی آنها و یا درست درطبقه زیرین آنها، عده‌ای زن دیگر، درست با شرایط یکسان با آنها درحال برشکاری، دوخت، بسته بندی و سرنخ کردن هستند. هیچ خبرنگارندارند!

منبع: کانون مدافعان حقوق کارگر



## الگوهای اعتصاب توده ای

### توننی کلیف

( نشریه سوسیالیزم بین الملل، دور دوم ، شماره ۲۹ ، تابستان ۱۹۸۵، صص ۶۱–۳)

#### بخش اول

ویژگیها و نتایج اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۸۴از اساس با اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۷۲ متفاوت بود . چرا؟ چه زمینه تاریخی در سال ۶–۱۹۸۵وجود داشت که اینقدر با سال ۱۹۷۲ متفاوت بود ؟ این تفاوتها چگونه به تعادل نیروهای طبقاتی در این دو دوره ارتباط پیدا می کردند ؟ این تعادل نیروها چگونه بر رابطه کارگران عادی و بوروکراسی اتحادیه های کارگری تاثیر گذاشت ؟ چگونه سیاستهای جنبش کارگری در این دو دوره تفاوت پیدا کرد ؟ تشخیص صحیح دلایل این تفاوتها نکته ای کلیدی در یافتن راه حل درست برای غلبه بر ضعف اعتصاب ۵–۱۹۸۴ در مقایسه با سال ۱۹۷۲ است.

### رزا لوکزامبورگ ، ۱۹۰۵ و روایت کلاسیک اعتصاب توده ای

اثر کلاسیک رزا لوکزامبورگ یعنی « اعتصاب توده ای ، حزب سیاسی و اتحادیه های کارگری » از هر جهت درخشانترین روایت از مقوله اعتصاب توده ای است. این اثر نقش اعتصاب توده ای در آبدیده کردن کارگران بمثابه یک واحد رزمنده ، بالا بردن سطح رشد فکری و معنوی آنها و تغییر آنها به شکلی که توان تغییر جامعه را داشته باشند ، بررسی می کند.

رزا لوکزامبورگ خطوط کلی امواج فزاینده اعتصابات در روسیه را در طول یک دهه (۱۹۰۵–۱۸۹۶) ترسیم می کند. در می ۱۸۹۶ یک اعتصاب توده ای با شرکت چهل هزار کارگر نساجی در سن پترزبورگ روی داد. متعاقب آن و حدود یک سال بعد همین کارگران مجددا دست به اعتصاب زدند. پس از آن یک رشته اعتصابات کوچک تا اعتصاب توده ای بعدی یعنی اعتصاب کارگران نفت قفقاز در مارس ۱۹۰۲ به وقوع پیوست. در نوامبر همین سال اعتصاب کارگران راه آهن در روستوف تبدیل به یک اعتصاب توده ای گردید . در ماههای مه ، ژوئن و ژوویه ۱۹۰۳ کلیه مناطق روسیه جنوبی در آتش اعتصاب شعله ور شدند. تفلیس ، باتوم ، الیزاوتوگراد ، ادسا، کیف ، نیکولایف و اکتاترینوسلاو درگیر اعتصابات توده ای بودند. سال ۱۹۰۴ و جنگی که با خود همراه آورد ، وقفه ای در جنبش اعتصابی پدید آورد . اما این وقفه با شکست سربازان تزار به دست ژاپنپها به اتمام رسید . در دسامبر ۱۹۰۴ یک اعتصاب توده ای در باکو به راه افتاد. قبل از آنکه اخبار مربوط به جنگ به تمام نقاط روسیه تزاری برسد ، یک اعتصاب توده ای در سن پترزبورگ در ژانویه ۱۹۰۵ به راه افتاد. این آغاز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود.

« خیزش عمومی و غیر مترقیه پرولتاریا در ماه ژانویه تحت تاثیر وقایع سن پترزبورگ ظاهرا بروز سیاسی اعلان جنگ بر علیه استبداد بود. اما این نخستین عمل مستقیم عمومی در واقع آنچنان تاثیر نیرومندی گذاشت که گویی برای اولین بار احساسات و آگاهی طبقاتی را در ابعاد میلیونی با شوک الکتریکی بیدار شده باشد. این بیدار شدن احساسات طبقاتی بی درنگ خود را اینگونه نشان داد که توده پرولتاریا در ابعاد میلیونی ، کاملا تند و تیز و غیر مترقیه به این مساله آگاه شد که چه شرایط اقتصادی و اجتماعی غیرقابل تحملی را دهه ها در غل و زنجیر سرمایه داری تاب آورده است. آنگاه یک تحرک عمومی خود انگیخته آغاز شد که این زنجیرها را به لرزه درآورد . تمام رنجهای بی شمار پرولتاریای مدرن خاطره زخمهای خونبار قدیمی را برایش زنده می کرد . در اینجا برای هشت ساعت کار در شبانه روز می جنگید ، در آنجا در مقابل کارمزدی ایستادگی می کرد ، در یک جا سرکارگر حیوان صفت را داخل گونی کرده و از کارگاه بیرون می راند و در جای دیگر بر علیه نظام بدنام جرمیه ها می شورید . در همه جا برای بهبود دستمزدها پیکار می کرد و در اینجا و آنجا برای الغای کار اجباری.»(۱)

اعتصابات توده ای اقتصادی منجر به مواجهه با رژیم تزاری و ارتش و پلیس آن شد و این مستقیما اعتصابات توده ای سیاسی را دامن زد . پیش از این حوادث اعتصابات سیاسی توده ای باعث تشویق کارگران خاموش به انجام اعتصابات توده ای اقتصادی در جهت تحمیل شرایطشان شده بود و خود این اعتصابات توده ای اقتصادی حالا محرک جدیدی برای اعتصابات سیاسی فراهم می ساخت.اعتصاب توده ای بر جدایی بین سیاست و اقتصاد که ویژگی ذاتی رفرمیسم ( و نقطه مقابل آن سندیکالیسم) است ، نقطه پایانی نهاد. اعتصاب توده ای ، اعتصاب برای اصلاحات در چارچوب سرمایه داری را با مبارزه برای سرنگونی انقلابی سرمایه داری در هم آمیخت.اعتصاب توده ای پلی است بین امروز و اکنون و آینده سوسیالیستی.

در اعتصاب توده ای کارگران از هیات ناظران خاموش تاریخ یا سربازان مراحل گوناگون تکامل اقتصادی به در آمدند تا به عرصه ای گام گذارند که به آینده آنها شکل می دهد و خودشان را آبدیده می کند.

« در انقلابهای بورژوایی پیشین از یک سو احزاب بورژوایی آموزش سیاسی و رهبری توده های انقلابی را به عهده می گرفتند و از سوی دیگر وظیفه انقلابی به براندازی حکومت محدود می شد ، و زد و خوردهای کوتاه در سنگرهای خیابانی شکل مناسب مبارزه انقلابی به شمار می رفت . امروز در دورانی که طبقه کارگر باید در طی یک مبارزه انقلابی خود را آموزش و سازمان دهد و رهبری کند ، اکنون که انقلاب نه تنها علیه قدرت دولت بلکه علیه استثمار سرمایه داری نشانه می رود ، اعتصابات توده ای همچون روش طبیعی بسیج وسیع تر لایه های پرولتاریا برای دست یازیدن به عمل ، برای انقلابی کردن و سازمان دادن آنان سر بر می آورد . در عین حال ، اعتصاب توده ای روشی است که قدرت دولت موجود را تحلیل می برد و بر می اندازد و نیز استثمار سرمایه داری را محدود می کند... برای آنکه طبقه کارگر بتواند در هر عمل سیاسی مستقیما به صورت توده ای شرکت جوید ، باید نخست خود را سازمان دهد ، به عبارت دیگر باید بتواند بیش از هرچیز مرز میان کارخانه ها و کارگاه ها ، معادن و ریخته گری ها را از میان بردارد ، باید بتواند بر شکاف و گسستگی کارخانه ها و کارگاه ها که یوغ و اجبار سرمایه داری هر روز آن را عمیق تر می کند ، چیره شود. بنابراین اعتصاب توده ای نخستین شکل خود انگیخته و طبیعی هر عمل پرولتری انقلابی و عظیم است. هر چه صنعت صورت رایجتر اقتصاد شود ، نقش طبقه کارگر پر اهمیت تر خواهد بود. هر چه تضاد بین کار و سرمایه گسترش پیدا کند، اعتصاب توده ای قدرتمندتر و موثرتر می شود . شکل اصلی انقلابهای بورژوایی پیشین ، زد و خورد در سنگرهای خیابانی و رویارویی آشکار با قدرت مسلح دولتی جنبه ثانویه انقلاب کنونی است ، و در میان کل روند مبارزه توده ای پرولتاریا تنها

یک لحظه به شمار می آید...»(۲)

برعکس رفرمیستها که یک دیوار چین بین مبارزات موردی برای اصلاحات اقتصادی و مبارزه

سیاسی برای انقلاب می بیند ، رزا

لوکزامبورگ خاطر نشان می سازد که

در یک دوره انقلابی مبارزه اقتصادی

منجر به اعتصاب سیاسی می شود و

بر عکس .

« جنبش تنها در یک جهت ، یعنی از مسیر مبارزه اقتصادی به مسیر مبارزه سیاسی ، حرکت نمی کند ، بلکه از جهت مخالف هم در حرکت است . هر عمل توده ای سیاسی و مهمی پس از آن که به اوج گاه خود رسید به پاره ای اعتصابات توده ای اقتصادی منجر می شود . چنین قاعده ای نه تنها به یک اعتصاب توده ای منفرد بلکه به انقلاب به طور کلی تعمیم پذیر است. با گسترش ، روشنی یافتن و تشدید مبارزه سیاسی نه تنها مبارزه اقتصادی به پس راندهنمی شود بلکه برعکس رشد می یابد و در عین حال سازمان یافته تر می شود و شدت می یابد. بین این دو نوع مبارزه تاثیر متقابلی وجود دارد . هر یورش جدید و پیروزی مبارزه سیاسی تاثیر نیرومندی بر مبارزه اقتصادی دارد ، و در عین حال افق دید کارگران را می گشاید تا شرایطشان

## انسان و مساله گرسنگی!

(بخش اول)

پهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

گرسنگی بزرگ ترین مشکل بسیاری از ساکنان کره زمین است. دلیل اصلی این مشکل، تقسیم نابرابر ثروت ها و نعمت های کره زمین به سبب استثمار انسان از انسان است. در واقع اقلیتی سرمایه دار، با اتکاء به دولت و پلیس و ارتش و احزاب بورژوازی، مزدبگیران را شدیدا استثمار می کنند و یا این که بخشی از آن ها را حتی بدون هیچ گونه بیمه بیکاری و کمک دولتی در گرسنگی رها می کنند.

نوشته حاضر تلاشی اجمالی در تشریح و توصیف گرسنگی در جوامع بشری و راه های مبارزه موثر با آن است.

گرسنگی واقعا پیچیده و غیرانسانی است که همواره به اشکال مختلف زندگی موجودات زنده را تهدید کرده است. یکی از اشکال آن، گرسنگی مزمن، یعنی همان کم غذایی است که به تدریج و در مدتی طولانی زندگی انسان را تهدید می کند، شکل خاصی از گرسنگی به نام گرسنگی نسبی است که در ان مواد غذایی و ویتامین ها و املاح لازم معدنی و پروتئینی به وجود انسان می رسد و عامل بسیاری از معضلات و مشکلات روحی و جسمی می گردد.

در طول تاریخ بشر، برخی مواقع قحطی و خشک سالی و جنگ و غیره اتفاقاتی روی داده است که طی آن میلیون ها انسان از گرسنگی جان داده اند و یا به گرسنگی مزمن دچار شده اند و به تدریج اما با درد و رنج جان گاهی به پایان زندگی خود رسیده اند.

را بهبود ببخشند و انگیزه شان را برای انجام آن کار تقویت کنند و روحیه پیکارجویانه آنها را بالا می برد . پس از هر موج خیزنده عمل سیاسی ، احساسات پربراری بر جا می ماند که هزار مبارزه اقتصادی از آن سر بر می آورد. عکس این امر نیز پیش می آید . پیکارهای اقتصادی همیشگی کارگران علیه سرمایه آنان را در هر لحظه در عرصه مبارزه سیاسی نگاه می دارد . می شود گفت ، مبارزه اقتصادی ذخیره همیشگی قدرت طبقه کارگر است و مبارزه سیاسی همواره نیرو و توان تازه ای از آن کسب می کند. مبارزه خستگی ناپذیر اقتصادی پرولتاریا هر لحظه اینجا و آنجا به درگیریهای جدا از هم و پر تب و تاب می انجامد و مبارزات سیاسی پیش بینی نشده ای در مقیاس گسترده تر از آن سر بر می کشد .

در یک کلام مبارزه اقتصادی عاملی است که جنبش را از یک نقطه کانونی سیاسی به نقطه دیگر پیش می راند، هر چند که مبارزه سیاسی نیزگاهی زمینه را برای مبارزه اقتصادی آماده می کند. علت و معلول هر دم جابجا می شوند . از اینجاست که در می یابیم دو عامل اقتصادی و سیاسی در طول دوره اعتصابهای توده ای در روسیه ، کششی به جدا شدن از هم ندارند؛ چه رسد به اینکه ، همان گونه که الگوهای ملا نقطی وار اظهار می دارند بگوییم که این دو عامل نافی یکدیگرند .
»(۳)

اوج ضروری و منطقی اعتصاب توده ای ، « قیام آشکاری است که تنها می تواند به صورت نقطه اوج یک سلسله قیامهای جزیی تحقق پذیرد که زمینه قیام آشکار را فراهم می آورد و بنابراین این قیامهای جزیی محکومند که تا مدت زمانی به صورت آنچه « شکستهای » جزیی به نظر می آیند و هر کدام هم پیش رس جلوه می کنند ، پایان پذیرند .
»(۴)

از نظر رزا لوکزامبورگ :
« ارزشمندترین نکته در جزر و مد تند امواج انقلابی رشدفکری پرولتاریاست ، زیرا که پابرجاترین چیزهاست. رشد و نمو سریع قامت فکری پرولتاریا تضمین نقض ناپذیر پیشرفت بعدی آن در مبارزات سیاسی و اقتصادی آینده است.
»(۵)

« و کارگران به چه آرمان خواهی که نمی رسند ! کارگران دیگر این اندیشه را به کناری می گذارند که آیا چیزی دارند که درطول مبارزه بتوانند خود و خانواده هایشان را تامین کنند. دیگر از خود نمی پرسند که آیا همه مقدمات فنی اولیه آماده است یا نه ... اعتصاب توده ای چنان آرمان خواهی

عظیمی در میان توده ها پدید می آورد که تقریبا آنها را از

بدترین محرومیتها ایمن نگاه می دارد.»(۶)

شرح رزا لوکزامبورگ از اعتصاب توده ای بر تاثیر نابود کننده اعتصاب توده ای بر مرز مرز میان سیاست و اقتصاد در مبارزه کارگران بنا شده است. اما او این را نیز تصریح می کند که اعتصاب توده ای گرایش به از بین بردن تمام موانع دیگر از قبیل « بخش گرابی » و « منطقه گرابی » و ... را نیز دارد و در همان حال نشان می دهد که بین منافع کارگران و منافع کارفرمایان و دولت فاصله ای به گرسنگی رنج می برند.

مسلما در سال های نه چندان دور، گرسنگی به مثابه یک مصیبت بزرگ گریبان بشر را گرفته بود. در گزارشات و کتاب ها و تحقیقات آمده است که در زمانی بسیار طولانی در حدود ۹۰ درصد سکنه انسان ها در خاور دور و دو سوم جمعیت آمریکای لاتین از گرسنگی و فقر مواد غذایی رنج برده اند. پیش از آغاز جنگ دوم جهانی در انگلستان، تقریبا نیمی از شهروندانش دچار کمبود مواد غذایی بوده اند. در سال ۱۹۳۸ هنگامی که آلمان هیتلری، نازی های جوان را به زیر پرچم فاشیسم گرد می آورد و راهی جبهه

اندازه یک اقیانوس وجود دارد که محال است بتوان پلی بین دو طرف آن کشید. توصیف تعدادی از اعتصابهای توده ای را در بر می گیرد : روسیه ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ ، فرانسه و اسپانیا ۱۹۳۶ ، مجارستان ۱۹۵۶ ، لهستان ۱۹۸۰ و تعدادی دیگر.

تعداد زیادی اعتصاب توده ای وجود دارد که شباهت اندکی با توصیف رزا لوکزامبورگ دارند . در جایی که کارگران به درجات بالایی در اتحادیه های کارگری سازماندهی شده اند ، استقلال آنها از بوروکراسی محافظه کار اتحادیه های کارگری تا حدودی زیادی بر اعتماد به نفس آنها در مقابله با سرمایه داران تاثیر دارد . درجه بالای سازماندهی و اعتماد به نفس توده کارگران در نبرد با سرمایه داران آنها را در شکستن قید و بندهای اتحادیه های کارگری بوروکراتیک تواناتر می کند و همین طور بر عکس آن نیز صادق است. اینکه یک اعتصاب تا چه حد در اثر ابتکار عمل توده کارگر به راه افتاده است نزدیکی آن را به معیار مورد نظر رزا لوکزامبورگ نشان می دهد . مناسفانه بسیاری افراد تعالیم رزا لوکزامبورگ را به شکل دکماتیک به کار می بندند و به جای مقایسه الگوی مورد نظر او با یک اعتصاب توده ای واقعی ، آن را به شکلی پر ابهام و کلی به کار می برند. اعتصاب توده ای مانند هر پدیده اجتماعی ، مفهومی مجرد نیست و تا حدود زیادی به شرایطی که در آن روی می دهد بستگی دارد . برای روشن کردن این موضوع لازم است دو اعتصاب توده ای را که با الگوی مورد نظر رزا لوکزامبورگ کاملا متفاوت هستند را بررسی کنیم : اعتصاب توده ای کاملا اقتصادی و تمرکز یافته به شیوه بوروکراتیک در سوئد در سال ۱۹۰۹ و اعتصاب توده ای کاملا سیاسی و باز کنترل شده به شیوه بوروکراتیک در بلژیک در سال ۱۹۱۳.

ادامه دارد ...

پانوشتها:

۱) ماری آلیس واترز، رزالوکزامبورگ سخن می گوید ، نیویورک ، ۱۹۷۰ ، ص ۱۷۱

۲)رزا لوکزامبورگ ، *Ausgewählte Reden und Schriften* ، برلین ، ۱۹۵۵ ، جلد اول ، صص ۸–۲۲۷ (۳ همان ، صص ۲–۲۰۱ (۴ همان ، صص ۲۷۴ (۵ همان ، ص ۱۸۷

۶)رزا لوکزامبورگ، *Gesammelte Werke* ، برلین ، ج ۳ ، ص ۴۵۷

\* اثر مشهور توننی کلیف در مورد رزا لوکزامبورگ خوشبختانه به فارسی ترجمه شده است :

رزا لوکزامبورگ ، توننی کلیف ، ترجمه نسترن موسوی ، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان ، تهران، ۱۳۸۰

ترجمه متن کامل اثر رزا لوکزامبورگ در مورد اعتصاب توده ای به فارسی را در اینجا می توان یافت :

گزیده هایی از رزا لوکزامبورگ. به کوشش پیتر هودیس و کوین ب. اندرسون. ترجمه از حسن مرتضوی. (تهران: نشر نیکا، ۱۳۸۵)

های جنگ می کرد، فقط ۵۰ درصد آن ها واجد شرایط بودند و بقیه به علت ضعف روانی و جسمانی ناشی از کمبود مواد غذایی درخور خدمت سربازی نبودند. اکنون بر اساس آمارهای رسمی حدود ۲۰ میلیون نفر از مردم ایران، در زیر خط فقر زندگی می کنند و گفته می شود در طول دو دهه قد کودکان ایرانی به سبب بدی تغذیه نسبت به گذشته کوتاه تر شده است.

بر اساس اطلاعات مرکز آمار ایران در دو دهه گذشته (۱۳۸۲ – ۱۳۶۱) مصرف گوشت ۵۰ درصد و مصرف میوه و سبزیجات ۵۵ درصد کاهش داشته است. این در حالی است که در همان دوره هزینه درمان و بهداشت ۶۷ درصد، حمل و نقل ۱۰۰ درصد و آموزش ۱۵۴ درصد افزایش یافته است. این ارقام در سال های اخیر، به ابعاد تکان دهنده ای رسیده است.

آمارهای منتشر شده نشان می دهد در سال ۲۰۰۹ حدود ۵۳ میلیون نفر در سراسر جهان در فقر به سر می برند،





## آگاهی یا ایدئولوژی

### داریوش آرام

مردم ایران هم مثل همه جای دنیا می‌خواهند پدیده‌های سرنوشت‌سازی را که در پیش چشمانشان جریان دارد بصورتی معنا کنند تا از ابهام آن کاسته شود. از دوران مشروطیت که ایران به عرصه‌ی مناسبات جهانی کشانده شد، همواره سه دیدگاه و گرایش در سیاست، یعنی اسلام سیاسی، ناسیونالیسم لیبرالی و برابری طلبی سوسیالیستی یا تلفیقی از آنها، پهنه‌ی سیاست را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند و سعی کرده‌اند ضمن معنا کردن حوادث سیاسی، نقشی تأثیرگذار بر روندهای جاری داشته باشند. وضعیت دیدگاه سوسیالیستی می‌تواند موضوع نوشته‌ی دیگری باشد. اما یکی از تلاش‌هایی که ما این روزها شاهد آن هستیم معنا کردن مبارزات مردم در یک به اصطلاح آگاهی جمعی ناسیونالیستی می‌باشد. جلوه‌ی ظاهری این تلاش‌ها در طرح شعارهایی است که پیش از روز قدس در رسانه‌های اپوزیسیون پوشش داده شد و در روز قدس مردم اینجا و آنجا با انگیزه‌های متفاوت آن را تکرار کردند. هدف سیاسی از این تلاش که مردم مبارزات خود را با رژیم حاکم در چارچوب یک آگاهی ناسیونالیستی معنا کنند، همسویی و هماهنگی با سناریوهایی است که می‌خواهند با حفظ وضعیت پیرامونی ایران در سلسله‌مراتب سرمایه‌داری جهانی، بحران سیاسی کنونی مهار شود، مردم به خانه‌ها بازگردانده شوند و از تعمیق و ریشه‌ای شدن بحران در ایران از یک طرف و گسترش آن به منطقه و سایر نقاط جلوگیری شود. گونه‌ای از ناسیونالیسم که از دوران مشروطیت در بخش‌هایی از تاریخ این سرزمین نقش بیداری جمعی و آگاه شدن به وضعیت خود در نظام جهانی را بازی می‌کرد امری است سپری شده و مربوط به دوران مبارزات آزدیبخش ضد استعماری. ناسیونالیسم ایرانی امروز دیگر به مردم این سرزمین در فهم جایگاه کنونی ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی به عنوان یک نقش پیرامونی، نه تنها هیچ‌گونه آگاهی نمی‌دهد بلکه این وضعیت را به راز آلوده می‌کند؛ فهمی از رابطه‌ی «ما» با «دیگران» را سازمان می‌دهد که بر مبنای نژاد، زبان، فرهنگ و سرزمین است و بر نقش رابطه‌ی استتماری چه در داخل و چه در سطح جهانی پرده می‌کشد. آنچه فرودستان را به « ما » تبدیل می کند قرار داشتن در یک یا چند رابطه‌ی سلطه است و نه فقط قرار داشتن در یک سرزمین یا فرهنگ مشترک. اگر آگاهی را محدود به کسب دانش و یا انباشتن معلومات نکنیم، اگر

## پاورقی

### بیست سال کار مخفی در روسیه نوشته: سسیلیا بآبروفسکایا

#### قسمت یازدهم

پلیس در ارتباط با ما که حدود ۲۰۰ نفر دستگیری داده بودیم به قدر کافی مدرک داشت. اکثریت پس از سه چهار ماه آزاد می شدند فقط خطرناک ترین باقی ماندند. همچنین برای ما چندین جلسه بازجویی ترتیب دادند که در آن ها کاپیتان تورنبرگ افسر بشاشی که دستگیرم کرده بود نقش مهمی درآنها داشت . او به هر حيله ممکن متوسل شد تا مرا به دام اندازد.

یکبار در حین بازجویی خطاب به من گفت دیگه این را نمی توانی تکذیب کنی که ارتباط با «کارگر جنوبی» از طریق تو گرفته می شد. می خواهی یادآوریت کنم که شبی که دیروقت برگشتی دختری را در اتاقت یافتی که از اکاترتیوسلاف آمده و یک سبد پر از مجله «کارگر جنوبی» همراه داشت و در جواب سؤال تو که پرسیدی «اوضاع در آن جا چطور است؟» جواب داد «بد نیست داریم برای خودمان اسمی پیدا می کنیم.»

این جزئیات بر زمین میخکوبم کرد. همه این ماجرا حقیقت داشت و تنها کسی که می توانست آن را لو داده باشد زلایین بود که او هم در گفتگو شرکت داشت. نورنبرگ در حالی که از تاثیر این کارش لذت می برد ادامه داد که زلایین از آنجائی که همه ی حقیقت را اعتراف نموده آزاد گشته است. در آن لحظه نمی توانستم مطمئن شوم که آیا زلایین به ما خیانت نموده و یا نورنبرگ زیرکانه از خودش این را ساخته است.

<b>حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان</b>	
<span></span>	
نام بانک در سوئد	Nordea
نام دارنده حساب	Jens-Hugo Nyberg
account number: 155 69 28-8 SEK	
IBAN: SE41 9500 0099 6034 1556 9288	
BIC-Cod (SWIFT-adress): NDEASESS	

مبلغ ۷۰۰ پوند کمک مالی از س. شمال دریافت شد

چه همه اینها به کسب آگاهی کمک می‌کند، می‌بایست آگاهی را بطور فشرده اشraf بر وضعیت خود در یک رابطه‌ی اجتماعی و جُستن امکان‌های برون رفت از آن وضعیت خلاصه کنیم. به زبان هگلی–مارکسی، بنده در حین کار خودش – پراکسیس انقلابی – به کسب آگاهی از وضعیت‌اش در رابطه با خدایگان نائل می‌گردد. این آگاهی ضرورتاً انتقادی است چرا که بر ابدی بودن و طبیعی بودن این رابطه می‌شورد و بر عناصری که می‌خواهند این وضعیت را تضمین کنند، یعنی

ایدئولوژی‌ها، معترض می‌شود. پس آگاهی در وجه انتقادی خودش نمی‌تواند ایدئولوژیک باشد مگر اینکه در طول زمان و با تغییر وضعیت جنبه‌ی آگاهی جای خودش را به ایدئولوژی بدهد. آنچه که بر سر نظرات مارکس در توتالیتاریسم استالینی آمد نمونه‌ای شاخص است. بنابراین می‌توان با قاطعیت گفت که ناسیونالیسم در جهان کنونی و نوع ایرانی آن یک ایدئولوژی است که مانند تمام ایدئولوژی‌های دیگر در خدمت به یک نظام حکومتی برای منطبق ساختن مردم قرار دارد. رژیم حاکم کنونی که اسلام سیاسی را ملات ایدئولوژیک خود برای سرکوب مردم قرار داد، در روابط جهانی‌اش چه با کره شمالی یا چین به اصطلاح «کمونیست» یا روسیه آزاد شده از بند « کمونیسم» و چه بطور پنهان با «آمریکای جهان‌خوار و اسرائیل جنایتکار» رابطه داشته است و هم بعنوان نظامی اسلامی که به شیعه اعتقاد دارد با القاعده‌ی سنی روابط پنهان داشته است. بنابراین رانه‌ی اصلی این رژیم، حفظ خود در عرصه‌ی جهانی و به اطاعت وادار کردن مردم در داخل بوده است. پیش از اسلام سیاسی، ناسیونالیسم ایرانی که هیچگاه به راستی از خود مایه‌ی لیبرالی نشان نداده است در ترکیب با فرّ شاهنشاهی به سازماندهی ایدئولوژیک حاکمیت پهلوی‌ها خدمت می‌کرد. امروز گویا قرار است تا برای سناریوهای آینده ترکیب «دمکرات و مدرنی» از این دو سازمان داده شود. ساختار ایدئولوژیک ایده‌آل برای حاکمیت فرضی آینده – باب میل سرمایه جهانی – اگر موفق به کنترل بحران سیاسی کنونی شود، می‌تواند ترکیبی از ناسیونالیسم با اسلام باشد. البته این بار با غلبه‌ی «ایرانیّت» بر «اسلامیت». از چانه‌زنی‌ها و معاملات پنهان در خارج و داخل کسی خبر ندارد اما خواست استراتژیک سرمایه جهانی باقی ماندن ایران در وضعیت پیرامونی می‌باشد. اینکه در کدامیک از محورها و بلوک بندی های جهان سرمایه باشد، به توازن قوای موجود مابین آن قدرت‌ها بستگی دارد.



مردم ایران که هر کدام در رابطه‌ی اجتماعی معینی بسر می‌برند دارای دیدگاه‌ها، احساسات و نگرش‌های تکه‌پاره و نامنسجمی هستند که تحت حاکمیت استبدادهای سلطنتی و دینی هیچگاه فرصت و فضایی کافی نداشته‌اند تا برداشت و درک خود را از وضعیت حاکم بر سرنوشتشان صورتبندی آگاهانه کنند. در غیاب یک فضای باز سیاسی و نبود اندک فرصتی برای بیان و صورتبندی خواسته‌ها از طرف مردم، طرح کردن شعارهایی ناسیونالیستی به قصد کارگردانی مبارزات مردم، ناظر بر خواست استراتژیک قدرت‌های جهانی و دلال‌های ایرانی آنها برای بقای روابط سرمایه‌دارانه در ایران می‌باشد. بی دلیل نیست که اینها هیچکدام از برنامه اقتصادی خود حرف نمی‌زنند. صحبت از این موضوعات را به کارشناسان و اهل فن وا می‌گذارند و نقشی که برای مردم در نظرمی‌گیرند تنها فدا کردن جانشان است تا دست به دست شدن قدرت هر چه سطحی‌تر صورت پذیرد.

همان‌گونه که اسلام، اسلام گفتن مردم پرده‌ی ساتری شد که به مدت سی سال بر انقلاب ۵۷ سایه افکند و بر سر مردم کوفتند که خودتان جواز زندگی اسلامی را صادر کردید. ایران، ایران گفتن امروز، صرف نظر از اینکه ما چه چیزی در این شعارها جستجو کنیم، می‌تواند صدور جوازی باشد برای یک دیکتاتوری دیگر در چارچوب خواست قدرت‌های جهانی. بی‌توجهی به مسئله‌ی هسته‌ای رژیم و در هم‌تنیدگی این مسئله با ناسیونالیسم ایرانی موضوعی است که فرصت بیشتری را طلب می‌کند. تاریخ اما امر مقدری نیست که ما تنها ناظران بی‌طرف آن باشیم. بحران سیاسی کنونی از یک طرف محصول تضادهای عمیق اجتماعی است و از طرف دیگر در بستر نزاع‌های بین‌المللی برای تقسیم مناطق نفوذ قدرت‌های جهانی بوجود آمده است. از منظر فرودستان در ایران برچیدن بساط تمامیت رژیم حاکم شرط اول هر سیاستی است که برای خواست استراتژیک غلبه بر سرمایه‌داری پیرامونی در ایران طرح شود.

ما تصمیم گرفته ایم که ترا برای مدت بیشتری نگهداریم. خارچنکو سردبیر مجله ی «کارگر جنوبی» دستگیر شده است، طبق شواهد موجود تو با او تماس نزدیکی داشته ای» در جواب سؤالم که «پس نگهداشتن من به چه درد می خورد؟ می دانید که به هر حال چیزی از زبان من بیرون نخواهید کشید» نورنبرگ غرید «خارچنکوف مرد نیرومندی است که تازگی ها دستگیر شده است تو یک زنی و سلامتی تو در زندان تحلیل رفته، اعصاب ضعیف شده و به این جهت بیشتر از خارچنکو آمادگی حرف زدن داری»

مشکل است که بتوانم خشم خود را در مقابل این همه گستاخی توصیف کنم. شدیدا آرزو داشتم که بتوانم به او ثابت کنم که روحیه ام از بین نرفته و هنوز قدرت اعتراض دارم. تنها طریق اعتراضم اعلام یک اعتصاب غذا بود. تصمیم گرفتم به تنهائی و بدون درگیر نمودن رفقای جدیدی که شخصا با آنها آشنائی نداشتم و به تازگی دستگیر شده بودند اعتصاب غذا را اجرا نمایم. سلول های زندان هرگز خالی نمی شد و ما اغلب به شوخی می گفتیم : زندان نیز همچون طبیعت نمی تواند خلا را تحمل کند»

در آن زمان مدیریت زندان دادستان و پلیس هنوز از اعتصاب غذا بسیار بیم داشتند و زمانیکه همه ی کارکنان زندان از اعتصاب غذای من مطلع گشتند بسیار مضطرب گشتند. در طول اعتصاب هنگامی که کاپیتان نورنبرگ یا سرهنگ ستوان دیخوف در سلولم به من التماس می کرد که « یک قاشق از این آبگوشت بخور» یا «نصف فنجان شیر بنوش» منظره ی بسیار جالبی به وجود می آمد. اضطراب خاطرشان در مورد من به این خاطر بود که بیم داشتند مبادا رفقای دیگر نیز به این موضوع پی برده و به اعتصاب غذای من بپیوندند و کارها خراب شود. اعتصاب غذا را برای روز سوم ادامه دادم در روز چهارم تقریبا از پا افتادم . هنگامی که زندانبانان وضع مرا دیدند تختهخوام را طبق معمول بالا نبردند . به زودی به دفتر احضار شدم و دریافتم که آزاد خواهم شد و این که بایستی هر چه زودتر به طرف شهر زادگاهم حرکت نمایم و تحت نظارت شدید پلیس قرار گرفته و تا زمان دادگاه آنجا باقی بمانم. در حالی که با تمام قدرتم از افتادنم به علت ضعف جلوگیری می کردم به سلولم برگشتم. بعد از نوشیدن یک فنجان چای قوی اولین خوردنی بعد از شروع روزه ام ، قدرت کافی برای بستن وسائل جزئی خود و رفتن به ایستگاه در خود یافتم.

بنابراین سزایم در مقابل یکسال فعالیت در خارکف کمتر از یکسال زندان بود که این در آن زمان چیز زیادی نبود.

یعنی درآمدی حدود ۲ دلار در روز دارند و بحران مالی سرمایه داری جهانی نیز هر زور این آمار را بالا می برد و گفته می شود این آمار به ۱۰۰ میلیون نفر هم خواهد رسید. طبق بررسی های سازمان ملل، ۴۰ درصد از کشورهای در حال توسعه افرادی هستند که به سختی روزگار می گذرانند. شایان ذکر است که حدود ۷۰ درصد از مشاغل افراد در کشورهای در حال توسعه و یا پیرامونی از بخش کشاورزی و نساجی تامین می شود؛ در حالی که مهاجرت به شهرها، عدم حاصلخیزی خاک و کمبود امکانات در سال های اخیر، بخش کشاورزی و نساجی را از رونق انداخته، حدود ۲۳ میلیون نفر فقط در قاره آسیا شغل خود را در جریان بحران مالی از دست داده اند.

طبق بررسی های اخیر، بیش از ۷۰۰ میلیون نفر در جهان دچار فقر و گرسنگی هستند. این در حالی است که سالانه ۱۰۰میلیارد پوند غذا در آمریکا به هدر می رود. طبق آمارهای رسمی، حدود ۳۵/۹ میلیون نفر در این کشور پهناور و مهد دموکراسی و قلب تپنده سرمایه داری جهان زیر خط فقر زندگی می کنند که ۱۲/۹ میلیون نفر آن ها را کودکان تشکیل می دهند. ۳/۵ درصد از مردم آمریکا، در گرسنگی به سر می برند و همواره جانشان در خطر است. برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) در گزارشی به بررسی وضعیت اقتصادی اجتماعی، میزان بیکاری، توسعه انسانی و فقر در کشورهای عربی پرداخته است. به گزارش سایت رسمی UNDP، در حال حاضر بیش از ۶۵ میلیون نفر در کشورهای عربی زیر خط فقر زندگی می کنند و این در حالی است که تعدادی از این کشورها به دلیل برخورداری از منابع غنی انرژی در زمره ثروتمندترین کشورهای جهان قرار دارند.

در بررسی که این نهاد بین المللی از ۶۵ درصد جمعیت کشورهای عربی به عمل آورده، مشخص شد لبنان و سوریه به ترتیب با ۲۸/۶ و ۳۰ درصد کم ترین تعداد افراد فقیر را در میان کشورهای عربی دارند. از سویی دو کشور یمن و مصر به ترتیب با ۵۹/۹ و ۴۱ درصد بالاترین تعداد افراد فقیر را به خود اختصاص داده اند. در گزارش برنامه توسعه سازمان ملل که تحت عنوان «گزارش توسعه انسانی در جهان عرب در سال ۲۰۰۹: چالش های امنیت انسانی در کشورهای عربی» به دست اندیشمندان و کارشناسان مستقل کشورهای عربی تهیه شده، آمده است: «نبود امنیت انسانی، روند توسعه انسانی را تضعیف کرده است. در کشورهای عربی ساختارهای ناعادلانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اغلب امنیت انسانی را تهدید می کند.» در بخشی از گزارش برنامه توسعه سازمان ملل، بیکاری (به ویژه بیکاری جوانان) بزرگ ترین و مهم ترین چالش پیش روی دولت های عربی در سال های آینده معرفی شده است.

براساس بررسی های UNDP، این کشورها برای جلوگیری از تبدیل بیکاری به یک معضل جدی باید دست به ایجاد فرصت های شغلی جدید بزنند. به گفته این نهاد، کشورهای عربی تا سال ۲۰۲۰ باید دست کم ۵۱ میلیون فرصت شغلی جدید ایجاد کنند. در حال حاضر نرخ بیکاری زنان در کشورهای عربی بیش از مردان است. در واقع این کشورها بالاترین نرخ بیکاری زنان را در جهان دارند.

براساس برآورد سازمان ملل متحد، از حدود هفت میلیارد نفر جمعیت جهان نزدیک به یک میلیارد نفر از گرسنگی مزمن رنج می برند. اما این یک برآورد اولیه است و افرادی را که دچار کمبود ویتامین یا دیگر اشکال سوء تغذیه هستند، شامل نمی شود. به این ترتیب شاید تعداد کل افرادی که امنیت غذایی ندارند از سه میلیارد نفر نیز فراتر برود. سال قبل سازمان ملل متحد وخامت اوضاع غذایی جهان را با اعلام مرگ روزانه ۱۸ هزار کودک در اثر سوء تغذیه به گوش افکار عمومی جهان رساند. این همان «سونامی در سکوت» است که سخنگوی سازمان ملل برای این که در مورد بحران غذایی در جهان هشدار دهد، از آن سخن گفته است.

حدود ۷۱ درصد تمام مساحت کره زمین آب و ۲۹ درصد آن نیز خشکی است. مساحت این خشکی تقریبا ۵۶ میلیون مایل مربع است. اما همه آن مسطح و قابل کشت نیست. تقریبا ۳۰ درصد آن پوشیده از جنگل است، ۲۰ درصد آن دست های کم درخت و ۱۸ درصد آن کوهستانی و ۳۳ درصد آن زمین های بایر صحرایی است. به موجب تخمین کارشناسان اگر جمعیت زمین به هشت میلیارد نیز بالغ گردد، برای تغذیه آن ها کفایت می کند. بنابراین، همین امروز آن قدرت نعمت و ثروت و غذا در کره زمین وجود دارد که اگر عادلانه توزیع شود کسی گرسنه، بی پناه، بی مسکن، بی بهداشت و بی تحصیل نمی ماند؛ به ویژه سوداگران مرگ بورژوازی با احتکار و گرانی نیازهای اولیه مردم محروم، این مصیبت گرسنگی را نیز به آن ها تحمیل کرده اند. برای مثال، دست اندرکاران سازمان های جهانی می گویند: «سالانه بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ میلیارد دلار از کشورهای در حال توسعه خارج می شوند.» این مبالغ هنگفت توسط سرمایه داران و سران حکومت ها از کشورهای در حال توسعه که ثبات سیاسی چندانی ندارد خارج می شود و به کشور امن تری که برای سرمایه فراهم است، انتقال داده می شوند. بنابراین، برای سرمایه داران، امنیت سرمایه و کسب سود بیش تر در درجه نخست قرار دارد.

ادامه دارد